ذو النورین

عثمان بن عفانس

**مؤلف:**

**سید محب الدین خطیب**

**مترجم:**

**عبدالقادر ترشابی**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | ذو النورین عثمان بن عفانس | | | |
| **عنوان اصلی:** | ذو النورين عثمان بن عفان | | | |
| **مؤلف:** | سید محب الدین خطیب | | | |
| **مترجم:** | عبدالقادر ترشابی | | | |
| **موضوع:** | تاریخ اسلام – اهل بیت، صحابه و تابعین | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | دی (جدی) 1394شمسی، ربيع الأول 1437 هجری | | | |
| **منبع:** |  | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[فهرست مطالب ‌أ](#_Toc437693686)

[تولد 1](#_Toc437693687)

[مسلمان شدن وی 5](#_Toc437693688)

[هجرت به حبشه 9](#_Toc437693689)

[گوشه‌های از اخلاق‌، فضایل و شخصیت وی 13](#_Toc437693690)

[چاه رومه 13](#_Toc437693691)

[خریدن زمین برای توسعه مسجد نبوی 15](#_Toc437693692)

[دوران خلافت 17](#_Toc437693693)

[چرا عثمان خویشاوندانش را روی کار آورد؟ 18](#_Toc437693694)

[چگونه به خلافت رسید؟ 21](#_Toc437693695)

[خطبه عثمان پس از رسیدن به خلافت 24](#_Toc437693696)

[تجزیه و تحلیل سخنرانی خلافت 25](#_Toc437693697)

[موضع‌گیری عثمان در برابر عبیدالله بن عمر در حادثه کشته شدن هرمزان 27](#_Toc437693698)

[عثمان و ابوذر**ب** 28](#_Toc437693699)

[ابوذر و ابن سینا 30](#_Toc437693700)

[عثمان س در قفس اتهام 33](#_Toc437693701)

[(1) جریان حکم بن ابی العاص 33](#_Toc437693702)

[(2) عثمان یک پنجم خمس را به عبدالله بن ابی سرح داد 35](#_Toc437693703)

[سعد کیست؟ 36](#_Toc437693704)

[نامه ساختگی 37](#_Toc437693705)

[روی کار آوردن خویشاوندان 40](#_Toc437693706)

[آثار انعطاف پذیری عثمان‌ **س** 41](#_Toc437693707)

[ولید بن عقبه استاندار کوفه 44](#_Toc437693708)

[آیۀ ششم سورۀ حجرات 50](#_Toc437693709)

[مصحف عثمان**س** 52](#_Toc437693710)

تولد

عثمان بن عفانس سال ششم عام الفیل درمکه مکرمه در یکی از قدرتمندترین تبره‌های قریش ازنظرنسب موقعیت اجتماعی ثروت و تعداد افراد دیده به جهان گشود . پدرش عفان فرزند ابولعاص فرزند امیه فرزند عبدالشمس فرزند عبد مناف فرزند قصی است و قصی بنیانگذار مکه پیرامون کعبه و حرم آن است و مجد و بزرگی قریش بوسیله وی شکل گرفت بطوریکه شاعر درباری وی می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أبوكم قصـي كان يدعي مجمِّعاً |  | به جمّع الله القبائل من فهر |

(پدر شما قصی «جمع کننده» خوانده می‌شود زیرا بوسیله او خداوند قبائل فهر را یکپارچه نمود).

نسب عثمانس با نسب پیامبر اکرم ج تلاقی پیدا می‌کند و عبدمناف جد مشترک آندو بشمار می‌رود و مادر عثمانس اروی دختر کریز است و کریز فرزند ربیعه فرزند حبیب فرزند عبد شمس فرزند عبد مناف فرزند قصی است در نتیجه نسب مادر عثمانس هم با نسب پیامبر اکرم ج تلاقی پیدا می‌کند وعبد مناف جد مشترک هردو بشمار می‌رود.

بلکه خویشاوندی مادر عثمانس با رسول الله ج بسیار نزدیک‌تر از این است زیرا وی از طرف مادرش هاشمی است او دختر بیضاء ام حکیم دختر عبد المطلب فرزند هاشم فرزند عبد مناف فرزند قصی است پس مادر عثمانس دختر عمه رسول الله ج است. ملاحظه می‌کنیم که وی خویشاوندی بسیار نزدیکی با پیامبر کامل ترین رسالات دارد.

اروی مادر عثمان خواهری بنام سعدی داشت که همان روزهای اول دعوت اسلام را پذیرفت وی بسیار علاقه مند بودکه خداوند خواهرزاده اش عثمان را به اسلام هدایت نماید و بدنبال آن دختر پیامبر اکرم رقیه را خواستگاری نموده و این مطلب باعث سعادت وی گردد وبدین ترتیب پیوند خویشاوندی میان دوشاخۀ بنی هاشم و بنی عبد شمس مستحکم گردد. چنانچه سرانجام این آرزوی وی برآورده گردید.

عثمانس از حسن صورت و سیرت برخوردار بود و بسیاری از صفات خوب در او جمع شده بود، درکنار راستگویی که اخلاق افرادی امثال وی از اهل مکه بود وی فردی بسیار با حیا، بردبار، باسخاوت و مهربان بود به همین خاطر قریش همگی از همان اول وی را دوست داشتند ودوستی وی ضرب المثل شده بود بطوریکه مادران کودکان‌شان را در گهواره مورد خطاب قرارمی دادند و برای خوشحال شدن آن‌ها با شفقت و مهربانی به آن‌ها می‌گفتند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أحبک و الرحمن |  | حب قریش عثمان |

(سوگند به خدا تو را دوست دارم همانطوریکه قریش عثمان را دوست دارند).

و هنگامیکه عثمانس دعوت پیامبر انسانیت را می‌شنید که عبارت از دعوت بسوی ارزش‌های اخلاقی بود هیچ یک از این ارزش‌ها برای وی بیگانه و ناشناخته نبود بلکه از بسیاری از صفاتی را که دعوت مطرح می‌کرد برخوردار بود و همین صفات اخلاقی باعث محبوبیت وی نزد قریش شده بود تا جائی که زنان قریش برای بیان محبت و دوستی جگر گوشه هایشان محبت نسبت به عثمانس را مثال می‌زدند .

اینگونه بود که عثمان از همان آغاز ظهور دعوت اسلامی با توجه به اخلاقی که خداوند به وی عنایت کرده بود و قرابت و خویشاوندی که با رسول الله ج داشت احساس خوبی نسبت به دعوت اسلامی داشت و همین اخلاق خوب، گرایش‌های روحی و آمادگی عثمانس برای پذیرش دعوت راه را هموار نمود تا وظیفه اولین دعوت‌گر رسالت محمدی ابوبکر آسان گردد و وی بتواند دل عثمان را بدست آورد و بدینگونه عثمان از اولین گروه مومنان به آخرین رسالت آسمان به زمین قرار گیرد .

آنچه خواندید خلاصۀ پیدایش عثمان بود در این پیدایش ملاحظه می‌کنیم که خداوند عثمان را از هر نظر آماده کرده بود تا یکی از پایه‌های اولیه ساختمان اسلام قرار گیرد.

مسلمان شدن وی

عثمان مانند سائر جوانان قبیله اش مشغول تجارت بود و ابوبکر از تاجران بزرگ مکه بود و از محبوبیت زیادی برخوردار بود،کسانی را که به آن‌ها اعتماد می‌کرد به اسلام دعوت می‌کرد با عثمان ارتباط تجاری داشت و در این میان از جریانات وی و اخبار شهر هم صحبت می‌شد در آن روز مهمترین اخبار شهر قیام رسول الله ج بود که مردم را به رسالت خود دعوت می‌داد . ابوبکر چند جلسه با عثمان برای طرح دعوت در کنار کعبه برگزار نمود .

حافظ بن حجر در کتاب «الاصابه» به نقل از کتاب «شرف المصطفی» نوشته ابوسعد نیشابوری می‌گوید: محمد بن عمرو بن عثمان ملقب به دیباج از پدرش و او از جدش روایت می‌کند که: جد اعلایش امیرالمومنین عثمان بن عفان فرمود: من و ابوبکر با هم جلسه ای داشتیم روزی آمدم که وی تنها نشسته است و کسی نزد او نیست من هم کنار او نشستم با نگاه به من احساس کرد به چیزی فکر می‌کنم .از من پرسید : به چه چیزی می‌اندیشی؟ ـ وی فردی مهربان بودـ من وی را از ماجرایی که از خاله ام شنیده بودم مطلع ساختم، به من گفت :وای بر تو ای عثمان! تو مردی عاقل و دور اندیشی، حق و باطل را تشخیص می‌دهی، آیا بت‌هایی را که قومت مشغول پرستش آن‌ها هستند سنگ‌هایی کر و لال نیستند که نمی‌‌شنوند و نمی‌ببنند و نمی‌توانند نفع و ضرری برسانند؟ گفتم: بلی، سوگند به خدا که سخن شما درست است.

ابوبکرس گفت : سوگند به خدا خاله‌ات راست می‌گوید، محمد بن عبدالله را خداوند مبعوث کرده است تا پیامش را به خلق خدا برساند، آیا نزدش می‌روی و به سخنانش گوش فرا نمی‌دهی؟ گفتم: بلی. دیری نگذشت که رسول اکرم ج آمد، بمحض اینکه چشم ابوبکر به آن حضرت افتاد از جایش برخاست و در گوشی به او چیزهایی گفت. سپس رسول الله ج نشست و روی به من کرد وگفت: ای عثمان، دعوت خدا را اجابت کن تا به بهشت برسی زیرا من رسول خدا به سوی تو و همه خلق خدا هستم. عثمانس می‌گوید: سوگند به خدا، هنگامی که سخنان آن حضرت ج را شنیدم نتوانستم خود را کنترل نمایم، فوری مسلمان شدم که هیچ معبودی بجز خدای یکتا نیست و محمد‌ ج بنده و فرستاده خداست و بعد از مدتی با رقیه (دختر رسول اکرم ج) ازدواج نمودم.

زیرا سعدی، خاله عثمانس پشت سر قضیه بود و بسیار علاقه مند بود که عثمانس با رقیهل ازدواج نماید .

حافظ بن حجر/ بعد از اینکه سخنان فوق را از زبان عثمانس از کتاب «شرف المصطفی» در شرح حال سعدی دختر کریز نقل می‌کند، می‌فرماید: «بهترین همسرانی که بشریت به خود دیده است رقیه و همسرش عثمان هستند». خادم عثمانس ، ابوالقدام می‌گوید: روزی رسول اکرم ج هدیه ای توسط شخصی برای عثمانس فرستاد، آن شخص هنگام بازگشت تأخیر نمود، رسول الله ج از وی پرسید: چه چیزی باعث تأخیر تو گردید؟ آیا به عثمان و رقیه نگاه نمی‌کردی؟

سعدی دختر کریز، خاله عثمانس درباره اسلام آوردن عثمان و ازدواج با دختر رسول اکرم ج می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هـدي الله عثمان الصفي بقــوله |  | فأر شده، والله يهـدي إلي الحــق |
| فتـابع‌ بالرأي‌ الســديد‌ محمداً |  | وكـان ابن أروي لا‌يصد عن الحق |
| وانكحــه المبعوث إحدي بناته |  | فكان كبد‌رمازج الشمس‌في الأنق |
| فداءك يا ابن الهاسميين مهجتي |  | فأنت اميــن الله ارسلت في‌الخلق |

حافظ ابوعمر بن عبدالبر در کتابش «الاستیعاب» می‌گوید: بعضی گفته‌اند: ‌‌نتیجه‌ ازدواج‌ ‌‌عثمان و‌رقیهب فرزند پسری بنام عبدالله بود که فوت کرد. بعد از آن فرزند دیگری بنام عمرو بدنبا آمد و عثمان به اسم همین فرزند کینه اش را انتخاب کرد تا اینکه از دنیا رفت .

این، آن چیزی است که در تاریخ درباره ازدواج عثمانس با دختر رسول اکرم ج ، رقیهل ذکر گردیده است.

هجرت به حبشه

بعد از اینکه عثمانس مسلمان شد و با دختر رسول اکرم ج ازدواج نمود مسلمان‌ها در مکه تحت فشار قرار گرفتند زیرا رسول اکرم ج قبلاً در دعوت قریش بسوی اسلام از لطف و نرمی استفاده می‌کرد اما با گذشت زمان، بت‌ها و معبودان باطل را به باد انتقاد گرفت. قریش هم دست بدست هم دادند و با مسلمانان بشدت مخالفت کردند و از هر گونه آزار و اذیتی دریغ نورزیدند. ابن اسحاق می‌گوید: هنگامی که رسول اکرم ج مشکلات و مصائب یاران خویش و عافیت خود را بخاطر جایگاهی که نزد خداوند و عمویش ابوطالب داشت، مشاهده نمود و متوجه شد که کاری از دست وی ساخته نیست به صحابه (رضوان الله علیهم اجمعین) گفت: شما می‌توانید به سرزمین حبشه هجرت کنید زیرا حبشه پادشاهی عادل دارد که به کسی ظلم روا نمی‌دارد. آنچه مسلم است هجرت به حبشه زمانی صورت گرفت که رسول‌ الله ‌ج در شعب ابوطالب و در حمایت عمویش ابوطالب به سر می‌برد.

عبدالملک بن مروان در دوران خلافتش نامه ای به عروه بن زبیر نوشت و از وی درباره هجرت به حبشه پرسید. عروه در جواب نامه وی چنین نوشت: «هنگامی که رسول الله ج قومش را بسوی نور و هدایتی که از طرف پروردگار به وی نازل شده بود، فراخواند در وهله اول زیاد از دعوت فاصله نگرفتند و نزدیک بود سخنش را بپذیرند تا زمانیکه آن حضرت ج طاغوت‌های آن‌ها را زیر سؤال برد و گروهی از سرمایه‌داران قریش از طائف آمدند در این هنگام آن‌ها که مخالفت خود را آغاز کردند، سر سختانه مخالفت کردند، نارضایتی خود را از سخنانش آشکار کردند. و با پیروان آن حضرت‌ج عداوت و دشمنی کردند. در نتیجه بجز تعداد اندکی، عموم مردم از وی روی گردانی نمودند و آن حضرت ج را رها کردند . رسول اکرم ج مدتی را چنین سپری کرد بعد از آن قریش در یک رایزنی تصمیم گرفتند که فرزندان، برادران و اقوام خود را که از رسول ج پیروی می‌کنند، شکنجه و اذیت و آزار نمایند اینجا بود که پیروان اسلام دچار فتنه‌ای بزرگ شدند و آزمایش سختی را پشت سر گذاشتند، بسیاری از مسلمانان شکنجه شدند و بسیاری را هم خداوند محفوظ نگه داشت. رسول الله ج با مشاهده این وضعیت به مسلمانان دستور داد تا به حبشه هجرت نمایند . در حبشه پادشاهی نیکوکار بنام نجاشی حکومت می‌کرد که در آن سرزمین به کسی ظلم و ستم نمی‌شد‌. همچنین سرزمین حبشه مرکز تجارتی برای قریش بود آن‌ها به آنجا می‌رفتند و به تجارت و داد و ستد می‌پرداختند و از این طریق ربح و فایده زیادی کسب می‌کردند‌. آن‌ها در آنجا احساس امنیت می‌کردند لذا مرکز تجارتی خوبی برای قریش بشمار می‌رفت، رسول الله ج هم به یارانش دستور داد تا به حبشه هجرت نمایند.

ابوجعفر طبری می‌گوید: در باره تعداد کسانی که در هجرت اول به حبشه هجرت کردند، اختلاف نظر وجود دارد. بعضی می‌گویند: برای نخستین بار یازده مرد و چهار زن هجرت کردند که نام آن‌ها عبارتند از:

(1) عثمان بن عفانس (2) رقیهل، دختر رسول الله‌ ج و همسرش عثمانس (3) ابوحذیفه ابن عتبه ابن ربیعه اموی (4) سهیله دختر سهل ابن عمرو ابو‌حذیفه، (5) مصعب بن عمیر از بنی عبد‌الدار، آن‌ها کلید‌داران کعبه بودند (6) عبدالرحمن بن عوف زهری (7) ابوسلمه بن عبدالاسد مخزومی (8) ام سلمه دختر ابوامیه مخزومی ،همسر ابوسلمه (9) عثمان بن مظعون جمحی (10) عمر‌بن ربیعه عنزی از هم پیمانان بنی عدی بن کعب (11) لیلی دختر ابو حثمه، همسر عامر بن ربیعه (12) ابوسیره ابن ابی رهم عامری (13) حاطب بن عمرو بن عبد شمس (14)‌‌‌‌سهیل بن بیضاء از قبیله بنی‌حارث بن فهر (15) عبدالله بن مسعود، حلیف بنی زهره.

افراد نام برده سواره و پیاده از مکه خارج شدند تا اینکه به جایی بنام «شعیبه» رسیدند و این توفیق الهی بود که مسلمانان لحظه‌ای به «شعیبه» رسیدند که دو کشتی برای حمل کالای تجارتی آنجا بود مسلمانان با این کشتی سوار شدند و با پرداخت نصف دینار بعنوان کرایه بسوی حبشه هجرت کردند . قریش به تعقیب مهاجرین پرداختند اما زمانی که قریش به ساحل دریا رسیدند مسلمانان سوار کشتی شده بودند و منطقه را ترک کرده بودند و قریش به هیچ کس دسترسی پیدا نکرد. مهاجرین می‌گویند: ما به سرزمین حبشه رفتیم، چه همسایگان خوبی در حبشه داشتیم از نظر دینی احساس امنیت می‌کردیم و بدون اینکه شکنجه و و اذیت و آزارشویم یا سخنان ناگواری بشنویم به عبادت خدا می‌پرداختیم.

عالمه طبری می‌گوید: اولین مسلمانی که از بنی امیه هجرت کرد عثمان بن عفانس بود در حالی که همسرش رقیه دختر رسول ج وی را همراهی می‌کرد .

حافظ ذهبی در کتاب «تاریخ الاسلام» بروایت از انس بن مالک س می‌فرماید: عثمانس با رقیه دختر رسول اکرم ج بسوی حبشه هجرت کرد و کسی از آن‌ها اطلاع نداشت، زنی از قبیله قریش نزد رسول الله ج آمد وگفت: ای محمد! من دامادت را با همسرش دیدم. رسول الله ج فرمود: آن‌ها را چگونه دیدی؟ زن گفت: عثمان را دیدم که همسرش را بر الاغی سوار کرده و خودش مهار الاغ را گرفته و می‌رود . رسول الله ج گفت: خدا همراهشان باشد، عثمان اولین‌کسی است که بعد از لوط÷ با خانواده اش هجرت می‌کند.

گوشه‌های از اخلاق‌، فضایل و شخصیت وی

بردباری، وقار، شفقت، عبادت طولانی، سخاوت، مروت، عدالت و حب عافیت دین و دنیا برای فرد و جامعه از بارزترین صفات اخلاقی ذوالنورین، عثمانس ، بشمار می‌رفت.

عبدالله بن مبارک/روایت می‌کند که زبیر بن عبدالله فرمود: مادر بزرگم­ـ وی خادم عثمانس بودـ به من گفت: عثمانس هیچ یک از خانواده اش را از خواب بیدار نمی‌کرد البته اگر کسی بیدار بود وی را صدا می‌کرد تا آب وضو برایش بیاورد.

و وضو و نماز عثمانس گویا وضو و نماز رسول اکرم ج است. در کتب حدیث هم آمده است که چگونه مردم وضو گرفتن رسول الله ج را از وضو گرفتن عثمانس می‌آموختند.

چاه رومه

اینکه به بیان نمونه ای از سخاوت عثمانس بعد از هجرت به مدینه می‌پردازیم . در مدینه چاهی بنام چاه رومه وجود داشت که صاحب آن یک نفر یهودی بود. مسلمانان آب شرب نداشتند و نیاز مبرم به آب این چاه داشتند، آن شخص یهودی هم از دادن آب به آن‌ها امتنا می‌ورزید مگر اینکه پول گزافی پرداخت نمایند، پرداختن چنین مبلغ بالایی هم برای مسلمانان طاقت فرسا بود، رسول الله ج فرمود: چه کسی حاضر است چاه رومه را بخرد و وقف مسلمانان نماید تا به راحتی از آب آن استفاده نمایند و در عوض از مشروبات بهشت بهره مند گردد؟ عثمانس نزد یهودی رفت و درباره قیمت چاه با او گفتگوه کرد، یهودی حاضر نشد چاه را بطور کامل بفروشد. عثمانس نصف چاه را به دوازده هزار درهم خرید و وقف مسلمانان کرد و به یهودی گفت: هر چه تو می‌خواهی یا اینکه بالای چاه دو ریسمان می‌گذاریم و با آن‌ها آب بیرون می‌کشیم، یا اینکه یک روز من از آب چاه استفاده می‌کنم و یا تو یک روز از آب چاه استفاده می‌کنی. یهودی گفت: یک روز شما استفاده می‌کنید و یک روز من استفاده می‌کنم. هنگامی که نوبت عثمانس رسید مسلمانان به اندازه ای آب برمی داشتند که برای دو روز آن‌ها کافی بود. وقتیکه یهودی این وضعیت را دید به عثمانس گفت: تو چاهم را خراب کردی، حالا که چنین است نصف دیگرش را هم بخر. عثمانس نصف دیگر چاه را هم به هشت هزار درهم خرید و اینگونه همه چاه به مسلمانان تعلق گرفت و آن‌ها هر روز مجانی و بدون هیچ مشکلی از آب آن چاه استفاده می‌کردند.

اما می‌توان جز شگفتی‌های سرنوشت و مردم در مکافات احساس و مروت مردان زمانی را به یاد بیاوریم که آشوب‌گران فتنه جو امیر المومنین، عثمان،س را محاصره کردند و نگذاشتند از آب چاه رومه استفاده نماید در نتیجه عثمان بالای خانه اش آمد و خطاب به آشوبگران گفت: السلام علیکم. اما هیچ کس به وی پاسخی نداد. پس خطاب به کسانی که از مسلمانان نخستین آنجا حضور داشتند، گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا شما می‌دانید که من چاه رومه را از پول شخصی ام خریدم و ریسمان و دلو خود را مانند ریسمان و دلو سایر مسلمانان قرار دادم؟ گفتند: بلی. عثمانس فرمود: پس چرا امروز نمی‌گذارید از آب آن استفاده کنم و من با آب شور افطار می‌کنم ؟! این سؤال به این خاطر بود که عثمانس روزه بود و وقتیکه می‌خواست افطار کند فقط به آب شور چاه داخل خانه اش دسترسی داشت.

خریدن زمین برای توسعه مسجد نبوی

هنگامی‌که تعداد مسلمانان بعد از هجرت به مدینه رو به افزایش گذاشت و مسجد نبوی برای مسلمانان تنگ شد و گنجایش بیشتری نداشت، رسول الله ج فرمود: چه کسی مسجد ما را توسعه می‌دهد؟ عثمان جای پنج ستون از زمین کنار مسجد را خرید و مسجد را توسعه داد تا مسلمانان در آن جای گیرند.

و هنگامی که زمان فتنه فرا رسید،آشوبگران این اواخر نمی‌گذاشتند در مسجد نبوی نماز بخواند. همان مسجدی که از مال خودش آن را توسعه داده بود و حداقل حق نماز خواندن در آن را داشت چنانچه از زمان هجرت تا زمان وفات رسول اکرم ج نزدیک به رسول الله ج نماز می‌خواند، عثمان آشوبگران را مخاطب قرار داده، آن‌ها را سرزنش کرد واز آن‌ها پرسید: آیا قبل از اینکه شما مرا از نماز خواندن در این مسجد جلوگیری کنید تاکنون مسلمانی جلوگیری شده است؟

رسول الله ج در غزوه تبوک که غزوه عسره نیز نامیده می‌شد زیرا زمانی اتفاق افتاد که گرما شدت گرفته بود، میوه‌ها رسیده بود، سایه‌ها دل انگیز بود و مردم دوست داشتند در میان میوه و سایه باغ‌ها زندگی کنند و نمی‌خواستند در این گرمای و خشک‌سالی از باغ‌ها روی گردانی نمایند. سرمایه داران را برای انفاق و تبرع سواری برای حمل و نقل مجاهدان در راه خدا تشویق نمود. در آنروز بسیاری از سرمایه داران برای دسترسی به اجر و ثواب انفاق نمودند و در این میان عثمان انفاق بزرگی نمود بطوریکه هیچ کس به اندازه او انفاق نکرد. تعداد شترانی که عثمان برای سپاه عسره تدارک دید به نهصدو پنجاه شتر رسید و با تقدیم پنجاه اسب، هزار عدد را تکمیل کرد. و در پایان این تعداد را افزایش داد تا جائی که انفاق وی به هزار شتر و هفتاد اسب رسید.

جا دارد فرد مسلمانان مقایسه ای بین این انفاق زیاد عثمان و وضعیت وی در روزی که به شهادت رسید و نیاز داشت تا با چیزی برای به خاک سپردن حمل شود، انجام دهد. چگونه حمل شد؟ و نیکوکاران چگونه او را بطور مخفی و پوشیده بخاک سپردند؟ روشی که به هیچ وجه مورد رضایت خدا و مؤمنان واقعی نبود.

دوران خلافت

در دوران خلافت عثمان سرزمین‌های زیادی فتح گردید، پرچم اسلام در هر گوشه و کناری به اهتزاز درآمد، لشکر اسلام از «دربند » جایی که دروازه دروازها نامیده می‌شد و دولت قدرتمند کسری در درخشان ترین دوران خود به آنجا نرسیده بود، عبور کرد و سرزمین‌های روسیه (کشورهای مسلمان تازه استقلال یافته اتحاد جماهیر شوروی) رسید.

امت در رفاه آسایش و عدالت و انصاف بسر می‌برد. سدّی از سری بن یحیی و او از ابن سیرین روایت می‌کند که ابن سیرین فرمود: در زمان عثمانس سرمایه مردم بشدت بالا گرفت ـ سرمایه آن زمان فقط طلا و نقره بودـ بطوریکه برای یک کنیز به اندازه وزن آن طلا پرداخت گردید و یک اسب به صد هزار درهم فروخته شد و یک درخت خرما در برابر هزار درهم معامله گردید.

حسن بصری/می‌فرماید: من شنیدم که عثمانس در سخنرانیش می‌فرماید: ای مردم! انتقاد شما از من چیست در حالی که شما هر روز در راه خدا انفاق می‌کنید؟

من گواهی می‌دهم که منادی عثمانس صدا می‌زند: ای مردم! فردا بیایید و عطایای خویش را دریافت دارید، مردم می‌رفتند و عطایای‌ خویش را بطور کامل دریافت می‌کردند. ای مردم ! فردا صبح بیایید غذای خود را بگیرید، مردم می‌رفتند و غذایشان را بطور کامل دریافت می‌کردند. تا جائی که که من خودم شنیدم که منادی صدا می‌زد: فردا صبح بیایید پوشاک بگیرید. مردم می‌رفتند و زیور آلات می‌گرفتند. ای مردم! فردا صبح بیایید روغن و عسل دریافت دارید.

حسن بصری/ مي گويد: رزق و روزی و خیر و برکت از هر طرف می‌بارید، صلح و آشتی همه جا حاکم بود، هیچ مسلمانی از مسلمان دیگر نمی‌ترسید، بلکه مسلمان، مسلمان را دوست داشت، کمک ویاری اش می‌کرد و با یگدیگر محبت و مودت تقسیم می‌کردند پس اگر انصار بر این ترجیح منزلت صبر می‌کردند ـ یعنی همان طوری که رسول اکرم ج وصیت کرده بودـ همان بخشش و رزقی که از آن برخوردار بودند برایشان کافی بود اما آن‌ها صبر نکردند با شمشیر به دستان، شمشیر کشیدند، نتیجه اش این شد که شمشیر برای کفار به غلاف نهاده شد و برای مسلمانان برهنه گردید!!

چرا عثمان خویشاوندانش را روی کار آورد؟

سالم بن عبدالله بن عمر بن خطاب از پدرش یقنی عبدالله بن عمر روایت می‌کند که ایشان فرمود: مردم نسبت به اموری از عثمان انتقاد کردند که اگر آن کارها را عمر آنجام می‌داد آن‌ها را عیب نمی‌دانستند. شاید عبدالله بن عمراشاره به این دارد که عثمان خویشاوندانش را از قبیله بنی امیه روی کار آورد، واقعیت این است که بنی امیه اهل کفایت و درایت و کاردان بودند و سیاست حکومت داری را خوب می‌دانستند حتی رسول الله اولین کسی است که بنی امیه پست و مسؤلیت داد و هر کجا آن‌ها مسؤلیتی داشتند خیر و برکت و رزق و عدالت همه ویژگی‌هایی که حسن بصری رحمه الله برای جامعه در دوران خلافت عثمان برشمرد، برخوردار بود. صاحب منصبان دوران خلافت عثمانس یا فاتحان پیروزی بودند که نظیر نداشتند و یا استاندارانی عادل و بردبار بودند که نمونه آن‌ها یافت نمی‌شد. بعد از جنگ جمل هنگامی که علی عبدالله بن عباسب را بعنوان استاندار بصره معرفی کرد، مالک اشتر خشمگین شد و گفت: فلانی استاندار بصره است، فلانی استاندار یمن است و فلانی استاندار حجاز است پس برای چه ما شیخ ـ یعنی ما ذوالنورینس را کشتیم؟ وی از اینکه علی خویشاوندانش را روی کار آورده بود، ناراحت و خشمگین بود، اسبش را سوار شد و راه کوفه را در پیش گرفت. علی وقتی وضعیت را چنین دید ، کارهایش را رها کرد و خود را سریع به مالک اشتر رساند تا مبادا همان فتنه ای را که علیه عثمانس تدارک دیده بود و طراحی کرده بود علیه وی نیز طراحی کند.

حکومت عادلانه عثمان، روش مشفقانه وی در حکومت داری، توسعه آشکار جهاد و فتوحات و ورود گروه گروه مردم به دین اسلام، همگی اینها باعث گردید تا مدت خلافت عثمان س درپخش و نشر اسلام بی نظیر جلوه نماید. البته این، شایسته عثمان بود و این همان چیزی بود که رسول ختمی مرتبت صلوات الله و سلامه علیه به آن امیدوار بود و برایش دعا می‌کرد. همان پیامبری که از طریق وحی‌ می‌دانست که عثمان به شهادت خواهد رسید و وارد بهشت خواهد گردید.

امام ترمذی/ از طریق یکی از تابعین بزرگوار بنام حارث بن عبدالله روایت‌ می‌کند که طلحه بن عبدالله ـ یکی از عشره مبشره یعنی ده نفری که به بهشت بشارت داده شده‌اند ـ گفت: رسول فرمود: «هر پیامبری رفیقی دارد و رفیق من عثمان است».

در کتاب «فضائل صحابه» صحیح امام مسلم بروایت از عائشه صدیقهل آمده است که رسول اکرم ج درباره عثمان فرمود: «آیا من شرم و حیا نکنم از کسی که فرشتگان از او شرم و حیا دارند».

نزال ابن سبره می‌گوید: به علی ابن ابی طالب گفتم: درباره عثمانس برای من بگو. علی فرمود: «وی شخصی است که در ملأ اعلی ذوالنورین خوانده می‌شود».

از مهلب بن ابوصفره پرسیدند: چرا به عثمان ذوالنورین گفته می‌شد؟ جواب داد: زیرا بجز عثمانس هیچ کس دو دختر یک پیامبر را به نکاح خود در نیاورده است.

از رسول اکرم ج به ثبوت رسیده است که فرمود: از پروردگار پرسیدم که هر کس داماد من می‌شود ویا من داماد او می‌شوم، داخل جهنم نگرداند.

در صحیح بخاری آمده است که نافع از عبدالله بن عمرب روایت می‌کند که ایشان فرمود: ما در زمان رسول اکرم ج با ابوبکرس هیچ کس را مساوی و برابر قرار نمی‌دادیم بعد از وی، عمر و بعد هم عثمان س را از دیگران برتر می‌دانستیم و سایر اصحاب رسول الله ج یکی را بر دیگری قضیلت نمی‌دادیم .

هنگامی که با عثمانس برای خلافت بیعت شد، عبدالله بن مسعودس فرمود: چون با بهترین خودمان بیعت کرده ایم پروائی نداریم یا کوتاهی نکرده ایم.

بعد از اینکه عثمان دار فانی را وداع گفت، علی ابن ابی طالب درباره وی چنین فرمود: «كان عثمان اوصلنا للرحم، وكان من الذين آمنوا ثم اتقوا، والله يحب المحسنين».

(عثمانس بیشتر از همه ما صله رحمی کرد و از جمله کسانی بود که ایمان آوردند و راه تقوا و نیکوکاری را درپیش گرفتند و خداوند نیکوکاران را دوست دارد).

و بعد از اینکه عثمان به شهادت رسید، چنین فرمود، کسی که از دین عثمان ج اظهار برائت نماید از ایمان برائت جسته است. من به خدا سوگند می‌خورم که در قتل عثمان س هیچ دستی نداشتم و دستور به کشتن او ندادم و راضی به این کار هم نبودم.

عملکرد علیس در زمان محاصره عثمانس توسط شورشیان سخنان وی را تأیید می‌کند چنانچه دو فرزندش، حسن و حسینس را دستور داد تا از عثمانس نگهبانی و حراست نموده از او دفاع نمایند و در حد توان با وی همکاری کنند. در پایان ماجرا یعنی روزی که عثمانس به شهادت رسید، حسن یکی از مدافعانی بود که زخمی گردید.

موسی بن طلحه می‌گوید: «نزد عائشهل آمدیم و از او درباره عثمانس پرسیدیم. وی فرمود: بنشینید تا از آنچه بر سر او آوردید، صحبت کنم: ما سه انتقاد از عثمانس داشتیم ـ عائشهل آن سه انتقاد را ذکر نکردـ عده ای به سراغ وی رفتند و او را ـ از گناه ـ صاف کردند همان طوری که لباس با صابون پاک می‌شود آن‌ها سه هتک حرمت کردند: حرمت شهر مدینه حرمت ماه حرام و حرمت خلافت را شکستند در حالی که بیشتر از همه صله رحمی می‌کرد، از همه پرهیزگارتر بود، خداوند برای همیشه از او راضی باد».

چگونه به خلافت رسید؟

در صحیح بخاری حدیث شماره (3700) بروایت عمرو بن میمونس چنین آمده است: هنگامیکه امیرالمومنین عمر بن خطابس مجروح گردید، مردم به وی گفتند: ای امیر‌المومنین! وصیت کن، جانشین تعیین کن. عمرس فرمود: «من کسی را شایسته تر برای خلافت سراغ ندارم از آن افرادی که رسول الله ج فوت کرد در حالی که از آن‌ها خشنود و راضی بود» بعد از آن، علی ابن ابی طالب، عثمان بن عفان، زبیر بن عوام، طلحه بن عبدالله، سعد ابن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوفس را نام برد و فرمود: عبدالله بن عمر در جلسه شما شرکت می‌کند.

اگر سعد به امارات رسید مسئله تمام است و اگر هر کدام از شما به امارات رسید از سعد کمک بگیرد زیرا من سعد را بخاطر ناتوانی یا خیانت بر کنار نکردم ـ مدائنی این جملات را افزوده است: من معتقدم که خلافت به عثمان یا علیب می‌رسد، اگر عثمان به خلافت برسد، وی مری نرم طبیعت است و اگر علی به خلافت برسد مردم درباره او اختلاف خواهند کرد» سپس به خلیفه بعد از خودش وصیت هایی کرد که در آخر این وصیت چنین آمده است: «به بادیه نشینان نیکی کنید زیرا آن‌ها اصل عرب و جوهر اسلام‌اند، به عهد و پیمان اهل ذمه وفا کنید، از آن‌ها دفاع کنید، به اندازه توانایی آن‌ها از آن‌ها مالیات بگیرید».

عمرو بن میمونس می‌گوید: هنگامی که عمر رضوان الله و سلامه علیه به شهادت رسید، وی را بیرون آوردیم و براه افتادیم چون مرکب جنازه به منزل عائشهل رسید، عبدالله بن عمر سلام کرد و فرمود: عمر بن خطاب اجازه می‌خواهد. عائشهل فرمود: وی را داخل بیاورید. اینگونه جنازه عمر داخل گردید و در کنار دو رفیق زندگی اش، رسول اللهج و ابوبکر صدیقس به خاک سپرده شد. هنگامی که مراسم دفن به پایان رسید گروه شش نفری کاندید ای خلافت تشکیل جلسه دادند. عبدالرحمن بن عوف گفت: سه نفر از شما به نفع سه نفر دیگر کنار برود، زبیرس گفت: من به نفع علی ابن ابی طالبس کنار رفتم. طلحهس گفت: من به نفع عثمانس کنار رفتم و سعدس فرمود: من به نفع عبدالرحمن بن عوف کنار رفتم .

بعد از آن عبدالرحمن بن عوفس خطاب به عثمان و علیب فرمود: هر کدام از شما از حق خلافت کناره گیری نماید انتخاب خلیفه را به او می‌سپاریم او هم خداوند واسلام را در نظر بگیرد و هر کس نزد وی بهتر است انتخاب نماید. هردو بزرگوار سکوت کردند. عبدالرحمن بن عوفس فرمود: آیا حق انتخاب خلیفه رابه من می‌سپارید؟ یعنی با همان شرایط که من از حق خلافت صرف نظر می‌کنم و یکی از شما را برای خلافت انتخاب می‌کنم، سوگند به خدا من در این باره کوتاهی نخواهم کرد و بهترین شما را انتخاب خواهم کر. هردو گفتند: یعنی عثمانس به نمایندگی از طرف خودش و طلحهس و علیس به نمایندگی از خودش و زبیرس : بله، هر چهار نفر موفقعت کردند که حق انتخاب را به عبدالرحمن بن عوفس بسپارند البته بعد از اینکه عبدالرحمن بن عوفس از حق خودش تنازل نمود. عبدالرحمن بن عوفس دست علیس را گرفت و به وی گفت: قرابت و خویشاوندی شما با رسول الله ج و قدمت اسلام تان بر کسی پوشیده نیست، پس شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا اگر خلافت را به شما سپردم عدالت را رعایت می‌کنی و اگر عثمانس را برای این امر انتخاب کردم، سمع و طاعت می‌کنی؟ سپس عثمان را با خلوت برد و همین سخنان را به وی گفت. ـ مدائنی می‌گوید: سعد ابن ابی وقاصس به وی مشوره داد تا عثمانس را انتخاب نماید و شب‌ها عبدالرحمن بن عوفس نزد صحابه و بزرگانی که در مدینه بودند می‌رفت و رایزنی می‌کرد، نزد هر کس می‌رفت به عثمانس رای می‌داد ـ هنگامی که از هردو عهد و پیمان گرفت، خطاب با عثمانس گفت: ای عثمان! دستت را بلند کن و با او بیعت کرد و بدنبال آن علیس هم بیعت کرد سپس کسانی که در خانه حضور داشتند بیعت کردند.

آنچه خواندید سندی تاریخی است که از شاهد عینی، عمرو بن میمونس به ثبت رسیده است و آن را ابوعبدالله محمد بن اسماعیل در صحیح خودش بروایت از شیوخ و اساتید خویش که بهترین و راستگوترین راویان حدیث هستند روایت و حفظ کرده است. و در اخبار تاریخی هیچ خبری وجود ندارد که در صدق و صحت به ایت خبر برسد.

خطبه عثمان پس از رسیدن به خلافت

طبری در تاریخ‌اش بروایت از سفیان بن عمر و او از بدر بن عثمان و او از عمویش می‌گوید: هنگامی که اعضای شورا با عثمانس بیعت کردند، او که بیشتر از همه اندوهگین بود، کنار منبر رسول الله ج رفت و برای مردم، سخنرانی کرد و پس از حمد وثنای خداوند و درود بر نبی اکرم ج گفت: شما در دنیایی ناپایدار بسر می‌بری و از زندگی تان مدت زیادی باقی نمانده است. پس از اجل‌هایتان با انجام کارهای خوبی که در استطاعت شماست، آگاه باشید که دنیا، فریبنده است. پس مواظب باشید که زندگی دنیا و سایر فریب‌کاران شما را فریب ندهند.

از گذشتگان، عبرت بگیرید و غفلت نکنید چرا که خدا از شما غافل نیست. کجایند فرزندان، و برادران دنیا که زحمت کشیدند و آن را آباد کردند و مدتی طولانی در آن لذت می‌بردند؟ آیا دنیا آنان را دور نینداخت؟

دنیا را همان جایی بیندازید که خداوند رفته است و در طلب آخرت بر‌آیید. خداوند، مثال بسیار جالبی برای دنیا بیان کرده است. چنان که می‌فرماید: ﴿وَٱضۡرِبۡ لَهُم مَّثَلَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا كَمَآءٍ أَنزَلۡنَٰهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَٱخۡتَلَطَ بِهِۦ نَبَاتُ ٱلۡأَرۡضِ فَأَصۡبَحَ هَشِيمٗا تَذۡرُوهُ ٱلرِّيَٰحُۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ مُّقۡتَدِرًا٤٥ ٱلۡمَالُ وَٱلۡبَنُونَ زِينَةُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَٱلۡبَٰقِيَٰتُ ٱلصَّٰلِحَٰتُ خَيۡرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابٗا وَخَيۡرٌ أَمَلٗا٤٦﴾ [الكهف: 45-46].

(ای پیامبر! برای آنان مثال زندگی دنیا را بیان کن که مانند آبی است که ما آن را از آسمان فرو می‌فرستیم. سپس گیاهان زمین بوسیله آن در کنار یکدیگر می‌رویند ـ و سرسبز و شاداب می‌شوند ـ سپس دیری نمی‌گذرد که خشک می‌شوند و باد آن‌ها را پراکنده می‌سازد. و خداوند بر هر چیز تواناست. ثروت و فرزندان،‌زینت زندگی دنیا هستند. و اعمال نیکی که نتایج آن‌ها جاودانه است بهترین پاداش را نزد پروردگارت دارد و بهترین امید و آرزو است).

و پس از آنکه سخنرانی خلیفه سوم به پایان رسید، مردم به او روی آوردند و بیعت عمومی انجام گرفت. البته این بیعت، بعد از بیعت اعضای شورایی که عمرس آنان را از میان بهترین یاران رسول خدا ج انتخاب کرده بود و آن حضرت ج هنگام وفات از آن‌ها خشنود بود، صورت گرفت.

تجزیه و تحلیل سخنرانی خلافت

گویا من خلیفه راشد، عثمان بن عفانس را در آن لحظاتی که جریان بیعت با وی در مسجد نبوی به پایان رسید، مشاهده می‌کنم و می‌بینم که بسوی منبر رسول ج نزدیک می‌شود تا آنچه را که شایسته امت است با توجه اینکه امت به استقبال دوره ای جدید از حیاتش می‌رود، مطرح نماید. بدون تردید اسلام و مسلمین را در حامل اول رسالت، محمد ج و دو یار باوفایش، ابوبکر و عمرس نمایندگی می‌کرد، و همگی در میان نسل نمونه ای بودند که تاریخ انسانیت نظیر آن‌ها را قبل از این به خود ندیده بود و بیم آن می‌رفت که در عصرهای بعدی هم نمونه آن‌ها یافت نشود. و در پرتو نور خدا با توجه به وسعت فتوحات اسلام طبق بشارت رسول ج نگاهی عمیق به آنچه پیش بینی می‌کرد، انداخت. و با توجه به اینکه رسول ج در آینده نزدیک از فقر امت بیمناک نبود. بلکه از رفاه و رفاه زدگی امت و مشغول شدن به دنیا بیمناک بود. هنگامی که عثمان س از پله‌های منبر بالا می‌رفت اندیشه اش را همین مسئله کرده بود و به بررسی آن می‌پرداخت و می‌خواست ذهن برادران مسلمانش را به این نکته معطوف دارد. و معتقد به این بود که مسئله بالا بهترین نصیحت برای امت به شمار می‌رود. به همین خاطر مثالی از کتاب خدا درباره دنیا و آخرت مطرح نمود و به آن‌ها گوشزد نمود که بسیار کوتاه و زود گذر است همانطور که گیاهان بر اثر بارن در مدت کوتاهی می‌رویند و دیری‌ نمی‌گذرد که به خس و خاشاک تبدیل می‌شوند و باد آن‌ها را پراکنده می‌کند. و چه خوب است که بجای اشتغال به امور پر زرق و برق و ناپایدار دنیا در باقیات صالحات با هم همکاری نماییم همان طوریکه در عهد نبوت وخلافت صدیق و فاروقب با یدیگر همکاری می‌کردیم.

این نصیحتی بود که خلیفه جدید بعد از روی کار آمدن و بعهده گرفتن مسؤلیت امت اسلامی تقدیم امت نمود. و خود عثمانس هم همچنان در سخاوت مالش را در راه خدا برای خواص و عموم مردم از همه مردم پیشروتر بود. و هرگاه در دوران خلافتش مصلحت دنیا و آخرت با هم اصطحکاک پیدا می‌کردند وی مصلحت آخرت را بر مصلحت دنیا ترجیح می‌داد تا اینکه به سعادت شهادت نائل آمد.

موضع‌گیری عثمان در برابر عبیدالله بن عمر در حادثه کشته شدن هرمزان

امام طبری در تاریخش (5-42 ) به نقل از تابعی بزرگوار سعید بن مسیب ‌می‌گوید: هنگام به شهادت رسیدن امیر الومومنین عمر بن خطابس عبدالرحمن بن ابوبکر صدیق فرمود: دیروز بعد از ظهر از کنار ابولؤلؤ گذشتم. او با جفینه نصرانی از اهل حیره و هرمزان ایستاده بود و همگی با هم صحبت می‌کردند. چون من ناگهان کنار آن‌ها رسیدم پراکنده شدند و شمشیر ی (دو سره ) به زمین افتاد. ببینید عمرس با چه چیزی کشته شده است؟ مردی از بن تمیمه بدنبال قاتل رفت و شمشیرش را گرفت. آن شمشیر همان مواصفاتی را داشت که عبدالرحمن بن ابی بکر ذکر کرده بود.

عبیدالله بن عمر از جریان مطلع گردید. وی منتظر ماند تا پدرش از دنیا رفت. سپس همان شمشیر را برداشت و نزد هرمزان رفت و وی را بقتل رساند.

بعد از بیعت هنگامی که عثمانس مسؤلیت امور را بدست گرفت، اولین مسئله ای که به آن پرداخت جریان کشته شدن هرمزان با شمشیر عبیدالله بن عمرس بود. در تاریخ در این باره دو روایت نقل شده است: یکی این که عثمانس به قماذبان فرزند عمزان پیشنهاد کرد که انتقام پدرش را از عبیدالله بن عمر بگیرد. اما قماذبان وی را بخاطر خدا و مسلمانان رها کرد.

و در روایت دوآمده است که عثمان در گوشه مسجد نشست و عبیدالله بن عمر را احضار نمود. عبیدالله در خانه سعد ابن ابی وقاصس زندان بود و در ابتدا هم سعدس شمشیر را از دست عبیدالله گرفته بود. عثمانس خطاب به مهاجرین و انصار که در مسجد بودند، فرمود: درباره این شخص که در اسلام مرتکب چنین اشتباهی شده است مشوره و رای شما جیست؟ علیس گفت: رای من این است که او کشته شود. تعدادی از مهاجرین گفتند: عمرس دیروز کشته شد و فرزندش امروز کشته شود؟ عمرو بن عاصس فرمود: تو درباره این جریان مسؤلیتی نداری و خدا تو را در اینباره مؤاخذه نمی‌کند زیرا این حادثه در زمان خلافت شما اتفاق نیفتاده است بلکه قبل از خلافت شما اتفاق افتاده در زمانی که شما بر مسلمانان هیچگونه سلطه و حکومتی نداشتی. عثمانس فرمود: من ولی و سرپرست آن‌ها هستم و دیه هرمزان را از مال شخصی خویش پرداخت می‌نمایم.

عثمان و ابوذر**ب**

قانون اسلام از همان زمان حیات مبارک رسول الله ج و خلفاء راشدین و طبق همه مذاهب اسلامی درباره جمع آوری مال بر این اساس پی ریزی شده است که هر شخص مسلمان می‌تواند مال را از طرق حلال بدون هیجگونه محدودیتی جمع آوری نماید و در جاهای مباح و جایز استمعال کند و ذکات آن را طبق نظام شرعی اسلام پرداخت نماید. همچنین اسلام مسلمان‌ها را به انفاق در راه خدا و سعادت جامعه اسلامی تشویق نموده است.

بدون تردید مال در نظام اسلامی وسیله‌ای برای برآورده ساختن نیازهای فرد و جامعه است. و به منزله امانتی است که خداوند به دست عده‌ای از مسلمانها سپرده است تا به خوبی از آن استفاده نمایند. و اگر جمع آوری مال را ما یک هدف مستقل بشمار آوریم و اصلا جمع‌آوری مال را یک هدف بدانیم دچار اشتباه بزرگ شده‌ایم. پس اگر مسلمان در مصرف اموال خویش راه اعتدال را در پیش گیرد و نیازهای شخصی خودش و خویشاوندانش را برآورده سازد و همه حقوق خواص و عادی را که به اموالش تعلق می‌گیرد، پرداخت نماید و دست سخاوت او در راه خدا باز باشد اسلام در چنین حالتی برای این شخص جمع آوری مال را برای این شخص ممنوع قرار نداده است بلکه به وی اجازه داده است تا هر مقدار از مال بدون محدودیت بعنوان امانت تحت تصرف وی باشد.

سرمایه داران صحابه و در مقدمه آن‌ها عثمان بن عفان، عبدالرحمن بن عوف و در مقدمه آن‌ها ابوبکر صدیق(رضی الله عنهم اجمعین) و سایر تجار صحابه، صاحبان هزاران میلیون‌ها دینار اینگونه زندگی کردند. و ائمه سرمایه دار بعد از آن‌ها امثال لیث بن سعد، عبدالله بن مبارک و دیگران که از مومنان صالح و نیکوکار بشمار می‌رفتند، نیز اینگونه زندگی کردند. تا جائی که گفتگوهای زیادی انجام گرفت و صحبت‌ها و دلایل متعددی در اینباره ارائه گردید که کدام مسلمان نزد خداوند محبوبتر است و اجر و ثواب بیشتری دارد: غنی و سرمایه دار سپاسگذار و یا فقیری که صبر نماید.

مسلمانان صدر اسلام براین اساس زندگی کردند تا اینکه زمان خلافت امیر المومنین عثمان عفان فرا رسید. در این زمان، صحابی رسول الله ج ابوذر غفاری با سایر صحابه اختلاف نمود و فرمود: برای مسلمان جایز نیست که شب را بخوابد در حالی که یک دینار اضافه از توشه آنروزش داشته باشد. اگر مسلمان از غذای روزانه اش جمع آوری نماید، مصداق این آیه از قرآن کریم قرار می‌گیرد: ﴿وَٱلَّذِينَ يَكۡنِزُونَ ٱلذَّهَبَ وَٱلۡفِضَّةَ وَلَا يُنفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَبَشِّرۡهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٖ٣٤﴾ [التوبة: 34].

(یعنی کسانی که طلا و نقره ذخیره می‌کنند و آن را در راه خدا انفاق نمی‌کنند آن‌ها را به عذابی دردناک بشارت بده).

ابوذر طبق گواهی رسول الله ج در تمام گفته هایش فردی صادق بود و لهجه‌ای صادق داشت. اما مذهبش در جمع آوری مال اگر چه از راه حلال باشد با نظام اسلام درباره مال و ثروت موافقت نداشت. و اگر همه مسلمانان به مذهب ابوذر عمل می‌کردند، این به این معنا بود که فرضیه زکات ابطال گردد و بسیاری از مصلحت‌های دولت و ملت تعطیل گردد و دروازهکمک‌های عمومی و خیر و نیکی بسته شود. وهمه صحابه رسول اللهج بویژه عالم و دانشمندان بزرگوار عبدالله بن عمرس اعلان می‌کردند که: هر مالی که زکات آن پرداخت گردد کنز و خزانه بشمار نمی‌رود.

ابوذر و ابن سینا

طبری در کتاب تاریخش(5/66) و بیشتر مصادر اسلامی نقل کرده‌اند که عبدالله بن سبا یهودی معروف به ابن سوداء وارد شام شد و با ابوذرس ملاقات کرد و به وی گفت: آیا تعجب نمی‌کنید که معاویه می‌گوید: مال مال خداست. البته در این شکی نیست که همه چیزاز آن الله است. اما معاویه می‌خواهد مسلمانان را از این مال محروم نماید به همین خاطر اسم مسلمان‌ها را حذف نموده است. ابوذر با شنیدن سخنان نزد معاویه آمد و گفت: چرا مال مسلمانان را مال الله نامیده اید؟ معاویهس فرمود: ای ابوذر، خدا بر تو رحم نماید. آیا ما بندگان خدا نیستیم، مال مال خدا نیست و امر امر خدا نیست، خلق خلق خدا نیست و امر امر خدا نیست؟ ابوذر گفت: این سخنان را نگو. معاویه گفت: من نمی‌گویم که مال الله نیست اما اشکالی ندارد که «مال مسلمانان» بگویم.سپس ابن سوداء یهودی به سراغ صحابه بزرگوار، فقیه اهل شام، ابودرداس رفت و همان سخنان را که به ابوذر گفته بود برای او نیز مطرح کرد. ابودرداس در پاسخ وی گفت: تو کیستی؟ سوگند به خدا، فکر می‌کنم یهودی باشی. بعد از آن ابن سوداء نزد صحابه مجاهد، عباده بن صامتس رفت. عباده او را گرفته و نزد امیر معاویهس آورد و به وی گفت: سوگند به خدا، این همان کسی است که ابوذر را علیه تو شورانده است.

قاضی ابوبکر بن عربی می‌گوید: میان ابوذر و معاویه جنگ لفظی درگرفت. ابوذر سخنانی مطرح کرد که در زمان عمرس مطرح نمی‌کرد. امیر معاویه بخاطر اینکه مبادا عموم مردم دچار فتنه شوند، مراتب را به عثمان گزارش داد. زیرا ابودر مردم را به زهد و پرهیزگاری دعوت می‌کرد که همه مردم تحمل آن را نداشتند بلکه تعداد اندکی می‌توانستند چنین زهدی را تحمل نمایند. بدنبال آن عثمانس نامه ای به ابوذرس نوشت و از وی خواست تا به مدینه بیاید. هنگامی که ابوذر به مدینه آمد، مردم اطراف او جمع شدند. ابوذر به عثمان پیشنهاد کرد که من می‌خواهم در ربذه زندگی کنم. عثمان فرمود: مانعی ندارد. آنگونه ابوذرس گوشه نشینی را انتخاب کرد. ابوبکر عربی می‌گوید: بخاطر راه و روشی که ابوذر برای زندگی انتخاب کرده بود فقط چنین زندگی شایسته وی بود.

ربذه در حومه مدینه منوره و در سه میلی آن قرار داشت. منطقه ای قابل سکونت و برای گوشه نشینی بسیار مناسب بود. و خود ابوذر ربذه را بعنوان محل سکونت خود انتخاب کرد چنانجه علامه ابن خلدون در صفحه 139 جلد دوم تاریخش می‌گوید: ابوذر نزد عثمان رفت و از وی خواست تا از مدینه بیرون رود و فرمود: رسول اللهس به من دستور داد تا هنگامی که ساختمانهای مدینه به منطقه سلع‌رسیدند از مدینه بیرون بروم. عثمانس هم به وی اجازه داد. ابوذر به ربذه رفت و در آنجا مسجد ساخت. عثمانس هم چند شتری به وی داد و مرتب برای وی آذوقه‌ می‌فرستاد. و ابوذرس نیز هر چند گاهی به مدینه سر می‌زد. یاقوت حموی در معجم البلدان می‌گوید: ربذه یکی از بهترین محل‌های سکونت در راه مکه بود. آنچه از برسی تصوف شریعت و تطبیق این تصوف در زندگی سلف این امت درباره مال به دست می‌آید، اینست که مسلمان بعد از پرداخت زکات مالش در امتحان وآزمایش الهی قرار دارد که وی مالش را در جه راهی استمعال می‌نماید. آیا مسلمان با مالش باعث قدرت، عزت و سعادت مسلمانان می‌شود. تاجر از راه تجارت، کشاورز با کشاورزی اش و صنعتگر با صنعتش باعث عزت و سرفرازی مسلمانان می‌شود یا خیر؟ اسلام در صدر اول از ثروت ثروتمندان صحابه استفاده زیادی کرد. و تجارت تاجر مسلمان، کارخانه مسلمان و کشاورزی مسلمان اگر مسلمان را از دشمنانش بی‌نیاز گرداند به همان اندازه که نیت آن‌ها درست باشد قدرتی برای آن‌ها بشمار می‌آید.

و بطور کلی مسلمان بدون هیچ گونه محدودیتی مال و ثروت جمع آوری نماید بشرطیه از راه حلال آن را کسب نماید. و به اندازه کفایت خویش بخوبی مصرف نماید و همیشه تلاش کند تا بنده و گرفتار کمالیات و امور بی ارزش و پست تمدن نگردد. و مسلمان بعد از اینکه زکات ثروتش را پرداخت نماید بقیه ثروت وی بعنوان امانتی است که خداوند به او سپرده است. پس باید به گونه ای در آن مال دخل و تصرف نماید که باعث اضافه شدن ثروت، قدرت، عزت و سعادت مسلمانان گردد.

اما روش ابوذرس مبنی بر اینکه مسلمانان نباید در حالی شبش را سپری نماید که مال و ثروتی دارد، هرگز به مصلحت مسلمانان نیست همانطوریکه راه وروش تعدادی از ثروتمندان مسلمان که فقط برای خودشان زندگی می‌کنند و به رفاه و آسایش خود می‌اندیشند و به عزت اسلام و قدرت دولت اسلامی و نیازمندان جامعه اسلامی هیچگونه توجهی نمی‌کنند، جایگاهی در اسلام ندارند. و خلاصه کسانی که اسلام را نمی‌شناسند اسلام هم آن‌ها را نمی‌شناسد.

عثمان س در قفس اتهام

(1) جریان حکم بن ابی العاص

مخالفان عثمانس از وی خرده گیری کرده و می‌گویند: رسول الله ج حکم بن ابی العاص را از مدینه تبعید کرد اما عثمان وی را به مدینه باز‌گراند.

قابل یادآوری است که بسیاری از علما و دانشمندان مسلمان به تحقیق و برسی این مسئله پرداخته‌اند که از میان آن‌ها می‌توان افراد زیر را نام برد:

1. علامه ابن تیمیه/ در کتاب ارزشمند «منهاج السنته» ج3 ص196 .
2. قاضی اندلس امام بن ابوبکر عربی در کتاب «العواصم من القواصم»
3. علامه ابن حزم در کتاب«المضل فی الملل و الخل»
4. محمد بن ابراهیم یمنی، مجتهد مذهب زیدیه در کتاب« الروض الباسم»
5. محسن بن کرامه معتزلی با وجود اینکه گرایش به تشیع دارد و از کسانی است که با دوستی ومحبت عثمان س فاصله زیادی دارد باز هم در کتاب «سرح العیون» خودش به بررسی مطلب فوق پرداخته است. و خلاصه سخنان این بزرگان بر محور زیر دور می‌زنند:

(1)تبعید انسان از یک شهر به شهر دیگر به این معنی است که آن شخص را از شهر خودش به شهر دیگر تبعید نمایند. و آنچه مسلم است اینکه وطن حکم بن ابی العاص مکه بود. وی از مکه به جای دیگر تبعید نگردید. و همچنین جزو کسانی نبود که از مکه به مدینه هجرت نمودند تا اینکه از مدینه طرد شود.

(2)علامه ابن تیمیه می‌گوید: داستان طرد حکم‌بن ابی العاص سندی ندارد تا ما به وسیله آن صحتش را بدانیم.

(3)بسیاری از اندیشمندان اسلامی داستان تبعید حکم بن ابی العاص را از نظر تاریخی زیر سؤال برده‌اند و می‌گویند: حکم بن ابی العاص با انتخاب خودش از مدینه رفت یعنی خواست که در مکه که وطن اصلی اش بود، زندگی نماید.

(4)تازه اگر رسول الله ج شخصی را برای تادیب و تنبیه کردن تبهید نمایدـ چیزی که در داستان حکم به ثبوت نرسیده است ـ این به این معنی نیست که وی برای همیشه در تبعید بماند. علامه ابن تیمیه/ می‌گوید: بیشترین مدت تبعید یک سال است. و دروازه توبه باز است. و اگر شخصی تبعید شد و در این مدت توبه نماید، بدون هیچگونه اختلافی میان مسلمانان این عقوبت از وی ساقط می‌گردد و زندگی کردن در هر گوشه زمین برای وی مباح و جایز می‌شود. چنانچه علامه ابن حزم/ نیز این مطلب را ذکر نموده است.

(5)قاضی اندلس، امام بن ابوبکر عربی می‌گوید: بسیاری از علماء ما می‌گویند: رسول الله ج با شفاعت عثمانس اجازه داد تا حکم بن ابی العاص به مدینه برگردد(و دیری نگذشت که رسول الله ج از دنیا رفت). عثمانس بعد از وفات رسول الله ج در اینباره با ابوبکر وعمرب صحبت کرد. آن‌ها گفتند: اگر یک نفر دیگر با تو گواهی می‌دهد وی را برگردانیم. اما زمانی که عثمانس به خلافت رسید بر اساس علم خودش وی را برگرداند.

و روایتی را که رسول الله ج به عثمانس اجازه را داد تا حکم را به مدینم باز گرداند، محسن بن کرامه معتزلی روایت کرده است. و معتزلی‌ها و زیدی‌ها باید این روایت را بپذیرند زیرا راوی آن نزد آن‌ها شخصی معروف، مطمئن و عالم است و در صحت عقیده شهرت دارد.

(6) عثمانس برای عبدالله بن سعد بن ابی سرح نزد رسول الله ج شفاعت کرد

آن حضرت ج هم شفاعت عثمانس را پذیرفت و با وی بیعت کرد. پس چگونه شفاعت عثمانس را برای حکم نمی‌پذیرد؟ با توجه به اینکه بسیاری روایت کرده‌اند که عثمان از آن حضرت‌ ج اجازه خواست تا حکم را برگرداند آن حضرت ج هم اجازه داد.

(7)داستان عبدالله بن سعد بن ابی سرح معروف است و با سند ذکر شده است. اما داستان حکم مرسل است یعنی در وسط قطع شده است و چنین سندی نزد بسیاری از علما اعتبار ندارد. مهم تر اینکه این داستان را تاریخ نو یسان ذکر کرده‌اند که روایت دروغین زیادی روایت نموده‌‌اند.

(2) عثمان یک پنجم خمس را به عبدالله بن ابی سرح داد

یکی از خرده‌گیری‌های مخالفان عثمان‌س اینست که عثمان‌س یک پنجم خمس رابه عبدالله بن ابی سرح داد.

این داستان را تاریخ طبری (5/49) چنین ذکر کرده است که هنگامی که عثمانس به عبدالله بن ابی سرح دستور داد تا از مصر برای فتح تونس لشر کشی نماید، به وی گفت: اگر خداوند آفریقا را به دست تو فتح کرد، علاوه بر سهمیه ات یک پنجم خمس را به تو می‌دهم. عبدالله بن سعد با سپاهی بزرگ سرزمین مصر را زیر پا گذاشت و وارد آفریقا شد و همۀ مناطق هموار و کوهستانی آفریقا را فتح کرد، غنائم را میان ارتش تقسیم کرد و یک پنجم خمس را برداشت و چهار پنجم خمس را با ابن وثیمه برای عثمانس فرستاد. تعدادی از همراهان عبدالله بن سعد نزد عثمانس از وی بخاطر آنچه برداشته بود، شکایت کردند. عثمان به آن‌ها گفت: من به وی چنین گفتم اما اگر شما نارحت هستید، آن را برمی گرداند. آن‌ها گفتند: ما ناراحتیم و این کار را ‌نمی‌پسندیم. عثمانس از عبدالله ‌بن ‌سعد خواست تا آن اموال رابرگرداند. عبدالله بن سعد هم آن‌ها را برگرداند. و عبدالله بن سعد در حالی به مصر برگشت که آفریقا را فتح کرده بود.

قابل یاداوری است که جائزه دادن به مجاهدان در سنت به ثبوت رسیده است چنانچه رسول الله ج ....

سعد کیست؟

عبدالله بن سعد بن ابی سرح از قبیله بنی عامر و قریش است و شرف صحابی بودن هم شامل وی می‌گردد. او برادر رضاعی عثمانس است. در فتح مکه عثمانس برای وی پناه خواست. و رسول الله ج وی را پناه داد. بعد از آن جریان، مسلمان خوبی شد. عبدالله بن سعد بن ابی سرح بعدها در ردیف مجاهدان و فاتحان بزرگ قرار گرفت. و از پیشتازان صحابه در فتح مصر بودو فرماندهی قسمت راست ارتش اسلام را زیر پرچم عمروبن العاصس بعهده داشت. و در سایر فتوح اسلامی هم نقش‌های بسیار خوبی را ایفا کرد.

برکی در تاریخش بروایت از لیث بن سعد می‌گوید: عبدالله بن سعد بن ابی سرح در زمان عمر فرماندار منطقه صعید مصر بود. سپس عثمان س همه مصر را به وی سپرد. وی فرمانروای خوبی بود.

این واقعیت تاریخی که پیشوا ورهبر معنوی مصر، لیث بن سعد درباره امارت عبدالله بن سعد بن ابی سرح در سال 25 هجری به ثبت رسانده است، مقدمه ای بود تا این دولتمرد عدالت پیشه در سال 27 هجری سپاه اسلام را برای فتح آفریقا قیادت و فرماندهی نماید. گفتنی است که فتح آفریقا از بزرگترین فتوحات اسلامی بشمار می‌رود بطوری که سهم هر جنگجو اسب سوار سه هزار دینار شد. و شخصیت هایی مانند عبدالله بن عمر، عبدالله بن عباس، عبدالله بن مسعود و عبدالله بن زبیر تحت قیادت وی بودند.

بعد از فتح آفریقا این سردار توانا در سال 31 هجری شمسی جهاد و مبارزه را با سیاهان آفریقا ادامه داد. و در سال 24 هجری در غزوه ذات السواری شرکت کرد. و هنگامی که مدینه منوره دچار فتنه گردید و به محاصره یاغیان درآمد وی با اجازه عثمان از طریق قریش و عقبه راه مدینه منوره را در پیش گرفت و سائب بن هشام بن عمیر را بعنوان جانشین خود در مصر تعیین نمود. اما دیری نگذشت که محمد بن ابوحذیفه بر سائب یورش برد و استانداری مصر را بعهده گرفت و از ورود ابن ابی سرح به مصر جلوگیری کرد. اینجا بود که عبدالله بن سعد بن ابی سرح راه فاسطین را در پیش گرفت ودر مکانی بنام عقلان و رمله سکنه گزید و گوشه نشینی و عزلت را انتخاب کرد و تا سال 57 هجری در همانجا زندگی کردتا اینکه سرانجام، صبح یکی از روزها در رمله دست به دعا برداشت و فرمود: «خدایا! نماز صبح را آخرین عملم قرار بده». سپس وضو گرفت و به نمازایستاد. در پایان نماز هنگامی که به سمت راستش سلام داد و می‌خواست به سمت چپش سلام دهد، دار فانی را وداع گفت و به رحمت حق پیوست.

نامه ساختگی

قبلا درباره نامه ای که خیالبافان فکر می‌کردند عثمانس آن را برای استاندارش در مصر، عبدالله ابن ابی سرح نوشته است و به وی دستور داده است تا محمد بن ابوبکر را به قتل برساند و سایر شورشیان را به سزای اعمالشان برساند، صحبت کردیم. و برخی از دلایل ساختگی بودن نامه را متذکر شدیم و گفتیم که نه عثمان این نامه را نوشته بود ونه کاتبش مروان. و عثمان مروان هردو می‌دانستند که عبدالله بن ابی سرح این روزها در مصر نیست زیرا قبلاً به خلیفه نامه‌ای نوشته بود که وی از مصر خارج شده است و یکی از سران شورشیان بنام محمد بن ابوحذیفه مصر را به تصرف خود درآورده است.

و همچنین متذکر شدیم که هنگامیکه شورشیان عراق در مرحله اول از مدینه به قصد شهرهایشان براه افتادند و مدینه را ترک کردند، سران آن‌ها، اشتر نخعی و حکیم بن جبله در مدینه ماندند. آنچه سران شورشیان را خشمگین کرد و به فکر چاره انداخت، قانع شدن عموم شورشیان از توضیحات عثمانس بود. اینجا بود که مغزهای متفکر به فکر چاره اندیشی افتادند تا هر طور شده شورشیان را با دیگر با مدینه منوره برگردانند و بار دیگر آتش شعله را شعله ور سازند. و این نامه ساختگی بهترین ابتکار برای این هدف بود. و ما در گذشته یادآوری نمودیم که سران شورشیان نامه‌های متعددی تزویز نمودند.

بدین ترتیب نامه‌های ساختگی در تراژدی بغاوت، یکی از سلاحهای شورشیان علیه عثمانس بود. آن‌ها در وهله اول هنگامیکه وارد مدینه منوره شدند، ادعا کردند نامه ای از علی، طلحه و زبیر دریافت کرده‌اند مبنی بر اینکه علیه عثمانس دست به انقلاب و شورش بزنید. زیرا وی سنت را تحریف نموده است.

تنظیم کنندگان این شورش امثال اشتر نخص و حکیم بن جبله و بقیه سران شورش در واقع کسانی بودند که در مراحل مختلف دوست به تزویز و نامه‌های متعدد زدند تا اهداف شومشان را عملی سازند.

آنچه در مورد نامه ساختگی، انسان را به شگفتی وا می‌دارد، اینست که کاروان شورشیان عراقی که مسیر طولانی را بسوی مشرق طی کرده بودند و کاروان‌های مصری که بطرف مغرب رفته بودند واز مدینه بسیار فاصه گرفته بودند، هم زمان به مدینه برگشتند باتوجه به اینکه این نامه ساختگی فقط به دست کاروان مصری‌ها رسیده بود.

نمایشنامه نامه ساختگی در راه غربی که مسیر مصری‌ها بود، به اجرا درآمد بدین صورت که حامل این نامه خود را در معرض دید کاروان مصری‌ها قرار داد و آنگاه از آن‌ها فاصله ‌می‌گرفت و این کار را چندین با تکرار کرد تا آن‌ها را در مورد خود به شک و شبهه وادار کند. در صورتی که اگر این فرد، انسان صادقی بود و بازیگر این نمایشنامه نمی‌بود، باید از دید آن‌ها دور می‌شد تا آن‌ها از وجودش مطلع نشوند. اما هنگامی که او چندین بار در جلوی آن‌ها ظاهر شد، آن‌ها پرسیدند: تو چه کاره هستی؟ وی گفت: من پیک امیر المومنین بسوی استاندارش در مصر هستم تا او همه شما را به چوبه دار آویزان کند و دوست و پاهایتان را قطع کند. در نتیجه نامه نویسان به هدف خود رسیدند و مردم قافله بدون اینکه متوجه شوند که این نامه را مالک اشتر و حکیم جبله نوشته‌اند. در مدینه مانده‌اند.‌ گفتنی است که این دو نفر در مدینه هیچ کاری نداشتند و صرفاً به این خاطر ماندند تا این جریان را برنامه‌ریزی کنند.

سرانجام هردو قافله مصری و عراقی به مدینه بازگشتند. و مانند‌‌ کسانی که باهم عهد و پیمان داشته باشند، با هم به مدینه رسیدند. و معنا آن، اینست که همان کسانی که پیک را اجیر کردند تا نقش نامه‌رسان را جلوی قافله مصری‌ها بازی کند، پیک دیگر را اجیر کردند و از مدینه بسوی مشرق، فرستادند تا به آن‌ها بگوید که مصری‌ها نامه‌ای کشف کرده‌اند که عثمان آن را به عبدالله بن ابی سرح نوشته است و به او دستور داده است تا محمد بن ابی بکر را به قتل برساند.

پس هنگامی که هردو گروه به مدینه رسیدند، علی ابن ابی طالبس گفت: ای اهل کوفه و بصره! شما که راه زیادی را طی کردید از کجا متوجه شدید که مصری‌ها نامه‌ای کشف کرده‌اند و در نتیجه به مدینه بازگشتید؟ شورشیان گفتند: هر چه می‌خواهید، فکر کنید. ما نیازی به این مرد (عثمان) نداریم. باید کنار برود.

این سخن آنان به این معنی است که آنان ساختگی بودن نامه را قبول داشتند وهدفی بجز خلع عثمان نداشتند. و می‌خواستند او را به قتل برسانند و خونش را بریزند در حالی که خداوند زبق شریعت، ریختن خون او را حرام قرار داده بود.

روی کار آوردن خویشاوندان

یکی از نکاتی که از عثمانس ایراد می‌گرفتند این بود که وی اداره شهرها و فرماندهی سپاهیان اسلام را به خویشاوندانش واگذار می‌کند. باید گفت که عثمانس خویشاوندانش را صرفاً بخاطر جانبداری از آنان، روی کار نیاورد بلکه بخازر شایستگی ای که در امور اداری و فرماندهی نظامی داشتند و پیروزی‌های بی نظیری که در جنگ‌ها بدست آوردند، روی کار آورد.

علاوه بر این، عثمانس اولین کسی نیست که به مردان بنی امیه پست‌های دولتی و نظامی واگذار کرد بلکه قبل از همه رسول اکرم‌ ج به آن‌ها مسؤولیت‌هایی داد. عتاب بن اسید اموی را بعنوان فرماندار مکه، بزرگ‌ترین شهر قلمرو اسلامی در صدر اول، تعیین نمود. همچنین ابوسفیان بن حرب را بعنوان فرماندار نجران تعیین نمود و به خالد بن سعید بن عاص و تعداد دیگری از بنی امیه نیز مسؤولیت‌هایی واگذار کرد.

شیخ‌الاسلام ‌ابن‌تیمیه می‌گوید: احادیثی که در مورد واگذاری مسئولیت به این افراد از طرف رسول اکرم ج وارد شده است، ثابت ومشهوراند بلکه این مطلب از اهل علم به تواتر رسیده است. پس جواز پست دادن به بنی امیه بانص ثابت است و هر عقلی به آن، اذعان می‌کند.

از طرف دیگر، اگر چنانچه عثمانس خویشاوندانش را به خاطر شایستگی و تفوقی که داشتند، روی کار آورد، علی ابن ابی طالب خویشاوندان پدری و مادراش را امثال عبدالله بن عباس، عبیدالله بن عباس، حکم بن عباس و شمامه بن عباس(که همگی پسر عموهایش بودند) را روی کار آورد. همچنین ناپسری خود محمد بن ابی بکر را که بعد از وفات ابوبکر با مادرش ازدواج کرد و تحت سرپرستی خودش بزرگ شد، بعنوان استاندار مصر تعیین کرد.

آثار انعطاف پذیری عثمان‌ **س**

انعطاف پذیری و عدم آن از صفات نسبی هستند که در شرایط مختلف نمی‌توان مرز معینی برای آن‌ها تعیین کرد. گاهی یک حاکم در رفتار با خود و آحاد مردم، انعطاف‌پذیر است. امادر مسائل دولتی و رتق و فتق دولتی هیچگونه انعطافی از خود نشان نمی‌دهد.

ابوبکرس مردی انعطاف پذیر بود به همین خاطر، افراد سخت و خشن را روی کار آورد واز آنان کمک می‌گرفت تا نرمی و شدت با هم درآمیزد و کارها با اعتدال پیش رود. زیرا هرکدام از انعطاف پذیر و شدت و سختی به تنهایی فساد آورند.

به همین خاطر، ابوبکر در کارهایش از عمرس مشورت می‌گرفت و به خالدس نیابت می‌داد و کارها را به او می‌سپرد. و این خود، کمال وی را می‌رساند که باعث خلاف وی گردید. لذا با مرتدان به سختی، برخورد کرد و در این ماجرا، شدت او بر شدت عمرس چربید.

و عمرس ذاتاً فردی انعطاف ناپذیر (سخت و خشن) بود. لذا یکی از کمالات او این بود که از انسان‌های انعطاف پذیر کمک می‌گرفت تا اعتدال در کارها، حفظ شود. به همین خاطر، در کارهایش از ابوعبیده بن جراح، سعد بن ابی وقاص، ابوعبید ثقفی، نمان بن مقرن، سعید بن عامر و افرادی نیکوکار امثال این‌ها که از اشخاصی مانند خالد، پرهیزگارتر بودندد و بیشتر عبادت می‌کردند، کمک می‌گرفت.

و عثمانس در انعطاف پدیری‌اش مانند ابوبکر‌س انعطاف‌پذیر بود. و شایسته سالاری را اساس کارش قرار داده بود و مشکلات مالی را با فداکاری از مال شخصی خود، حل کرد. به همین خاطر، جامعه در دوران طولانی خلافت ایشان، خوشبخت‌ترین جامعه‌ای که سراغ داریم بود. چنانچه قبلاً از قول حسن بصری و محمد بن سیرین، بیان آن گذشت.

گفتنی است که انعطاف‌پذیری عثمان‌س با سختی و خشونت چهره‌هایی که از آن‌ها کمک می‌گرفت، در آمیخته بود و سربازان ایشان در گوشه و کنار سرزمین اسلامی، پیشرفت می‌کردند و فتح و پیروزی به ارمغان می‌آوردند و دین خدا را در همه جا گسترش می‌دادند.

شاید کس این سؤال را مطرح که بزرگترین تأثیر انعطاف پذیری عثمانس موضع گیری ضعیفش در برابر شورشیانی بود که او را در مدینه محاصره کردند تا پیراهنی را که خداوند به او پوشانده بود (خلافت)، از تن او بیرون کنند.

در جواب، باید گفت: موضع‌گیری ضعیف وی بخاطر انعطاف پذیری‌اش نبود بلکه چون یقین داشت، طبق وعده‌ای که رسول خدا ج بارها به او داده بود، به شهادت خواهد رسید و به ملاقات خدا خواهد رفت.

بله، شاید بتوان این مسئله را به حساب انعطاف پذیری وی گذاشت که علل اولیه شورش را که در خارج از مدینه توسط شورشیانی که ابلیس یهود، عبدالله بن سباء آن‌ها را رهبری می‌کرد، سرکوب نکرد.

شاید هم در آغاز توطئه به این خاطر آن‌ها را تعقیب و قلع و قمع نکرد زیرا بر این اعتقاد بود که دعوت آن‌ها در چنین حکومت صالحی که مردم، حلاوت عدالت و احسان را چشیده‌اند، گسترش پیدا نمی‌کند. او با خود می‌گفت: من از سرسختی و زورگویی به مردم، اجتناب کرده‌ام و تا آنجا که توانسته‌ام اسباب خوشبختی مردم را تدارک دیده‌ام. پس فکر نمی‌کنم انعطاف پذیری ای که خداوند آن را در فطرتم گذاشته است، باعث فسادی همچون ناسپاسی این همه نعمت شود و آن‌ها را از آن همه، فتح و پیروزی و خوشحالی گسترش اسلام و بهره‌مندی از ثمرات آن در دنیا و آخرت، غافل سازد.

البته بدون تردید، یکی از آثار انعطاف پذیری عثمانس گوش کردن به شکایات تعدادی از مردم از استاندارانش بود اگر چه آنان در شکایات، محقق نبودند. حافظ بن حجر/ از «کتاب الزهد» عبدالله بن مبارک نق کرده است که: عثمانس مردی انعطاپذیر، بسیار نیکوکار و بردبار بود. اگر تعدادی از حجاج از یکی از والیانش شکایت می‌کردند و می‌گفتند باید آن والی، تغییر کند. آن‌ها را راضی می‌کرد.

ولید بن عقبه استاندار کوفه

کسانی که آغاز این امت را نمی‌شناسند و با تمیقات و سرافرازی هایی که خداوند به آنان عنایت کرده است، آشنایی ندارند، گمان می‌کنند که عثمان بن عفانس ولید بن عقبه را از سر راه برچید و آورد و چون برادر مادری اش بود به او گرایش داشت لذا او را به عنوان استاندار کوفه تعیین کرد. اما کسانی را که خداوند از نعمت معرفت اوضاع آن عص، و ارزش‌ها و فضایل مردم آن، بهره مند گردانیده است، می‌دانند که ولید بن عقبه قبل از اینکه برادر مادری عثمانس باشد، پسر‌عمه رسول خدا ج بود. چرا که مادرش، ام حکیم، عمه رسول خدا ج یعنی خواهر پدرش می‌باشد.

همچنین عثمانس اولین کسی نبود که در دوران خلافت خود به ولید بن عقبه، مسؤولیت داد. بلکه نخستین دولت اسلامی در دوران خلافت ابوبکرصدیقس این جوان قریشی که از صفا اخلاقی والایی برخوردار بود، قاپید و از توانمندی‌هایش در راه خدا استفاده کرد تا اینکه ابوبکر این دارفانی را وداع گفت. او رازدار خلیفه بود و نامه‌های مربوط به جنگ را میان خلیفه و فرمانده نظامی او خالد‌ بن ولیدس در فارس، رد و بدل می‌کرد.[[1]](#footnote-1)(1)

سپس ابوبکرس او را به عنوان نیروی کمکی برای همکاری با یکی از فرمانده هانش بنام عیاض بن غنم فهری فرستاد.[[2]](#footnote-2)(2)

و در سال سیزدهم هجری به او مأموریت داد تا زکات قبیله قضافه را جمع‌آوری نماید. و هنگامی که ابوبکر صدیقس تصمیم گرفت شام را فتح کند، ولید از نظر احترام و مورد اعتماد بودن، جایگاهی همچون عمرو بن عاصس داشت. لذا نامه‌ای به عمرو بن عاص و ولید بن عقبه نوشت و از آن‌ها خواست تا لشکرهای اسلامی را فرماندهی کنند. در نتیجه عمرو بن عاص پرچم اسلام را برداشت و بسوی فلسطین براه افتاد و ولید بن عقبه به عنوان

فرمانده سپاه اسلام، بسود شرق اردن حرکت کرد.[[3]](#footnote-3)(1)

بعد از آن، می‌بینیم که وی در سال پانزدهم هجری، امارت سرزمین بن تغلب و عرب جزیره را به عهده دارد.[[4]](#footnote-4)(2) و در شمال شام، پشت جبهه مهاجرین را حفات می‌کند تا لز پشت سر مورد حمله قرار نگیرند. و در این زمان قبایل ربیعه و تنوح تحت قیادت و فرماندهی او قرار دارند. همچنین ولید موقعیت اداری و نظامی خود را غنیمت شمرد و در کنار نجام وظایف نظامی و اداری خود قبایل عربی این سرزمین را که تا آن زمان، تعداد زیادی از آنان مسیحی بودند، بلا حکمت و موعظه بسود اسلام دعوت کرد. و بویژه مسیحی‌های قبایل ایاد و تغلب را به اسلام فرا خواند تا مانند سابر اعراب، مسلمان شوند. قبیله ایاد که نمی‌خواستند اسلام را بپذیرند، فرار کردند و وارد انتول شدند که تحت حکومت رومی‌ها قرار داشت. در نتیجه، ولید از خلیفه وقت، عمر بن خطابس خواست تا نامه‌ای به قیصر قسطنطنیه بنویسد و او را تهدید کند تا آن‌ها را به مرزهای دولت اسلامی برگرداند. از طرفی دیگر، تغلبی‌ها نیز خواستند تا علیه ولید که دعوت را میان جواتنان آن‌ها گسترش می‌داد، سر به شورش بزنند. و این مسئله باعث شد تا خشم مضری ولید که با ایمان اسلامی تأیید می‌شد به سراعش بیاید و جمله مشهورش را به زبان بیاورد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| إذا عصبت الرأس مني بمشوذ |  | فغيك مني تغلب ابنه وائل |

این سخن، به کوش عمرس رسید. ترسید که مبادا فرمانده جوانش نصارای تغلب را بشدت تنبیه کند. در نتیجه، زمام آن‌ها در زمانی که آنان، کنار مسلمین، بخاطر تعصب عربیت می‌جنگیدند، از دستش برود، به همین خاطر، دست ولید را از آنان کوتاه کرد و او را از منطقه آنان دور ساخت.

با این گذشته در‌خشان، ولید ‌بن ‌عقبه به دوران خلافت عثمان‌س پا گداشت و استانداری کوفه را به عهده گرفت. و از نظر عدالت، مهربانی و نیکوکاری، یکی از بهترین استانداران آن بشمار می‌رفت. و سپاهیانش در دوران استانداری او به سرزمین‌های مشرق زمین حمله می‌کردند و فتح و پیروزی و موفقیت به ارمغان می‌آوردند.

ولید از همان زمانی که استانداری کوفه را از طرف عثمان بن عفان س بعهده کرفت، تصمیم گرفت تا در عدالت، بزرگواری و برخورد با مردم، استانداری نمونه باشد همانطوریکه در جهاد، دفاع از دعوت، حمل پرچم اسلام و گسترش رسالت دین، مردی نمونه بود. او پنج سال استاندار کوفه بود و تا روز که آنجا را ترک کرد، دروازه خانه اش به روی همه باز بود. دوست و بیگانه براو وارد می‌شدند. و هر کس هر وقت از روز یا شب که می‌خواست نزد او می‌رفت و اصلاً نیازی نداشت که خود را از مردم، پنهان کند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فالستردون الفاحشات و لا |  | يلقاك دون الخير من ستر |

و شایسته بود که همه مردم این امیر خوبشان را دوست داشته باشند زیرا برای مسافران، مهمان خانه هایی دایر نمود و خیرات و حسنات او شامل حال همه مردم شد تا جاییکه برای نوزادان و بردگان نیز سهمیه ای از بیت‌المال در نظر گرفته بود و میان آنان تقسیم می‌کرد. و ماهیانه برای آسایش حال بردگان، مقداری پول به آنان می‌داد و بدون اینکه چیزی از اربابان آن‌ها کم کند. عملاً هم اینگونه بود و مردم این استاندار نمونه را بسیار دوست داشتند. بجز تعداد اندکی از فاسقان و اشرار که شلاق شریعت توسط ولید بر پشت آن‌ها فرود آمده بود و تنبیه شده بودند که از میان آنان، ابوزیب بن عوف ازدی، ابومورع و جندب ابوزهیر را می‌توان نام برد.

و ماجرای آن‌ها هم از این قرار بود که فرزندانشان دیوار خانه فردی را بنام ابو الحثیمان سوراخ کردند و او را به قتل رساندند. در همسایگی خانه مقتول، یکی از یاران با سابقه رسول اکرم ج بنام ابوشریح خزاعی وجود داشت که پرچم دار سپاه خزاعه، روز فتح مکه بود.

از قضا، این صحابی بزرگوار و فرزندش از مدینه به کوفه آمدند تا با یکی از لشکرهای ولید بن عقبه شرکت کنند و برای گسترش دعوت اسلام به سوی مشرق بروند. این دو، شاهد ماجرای کشته شدن الحثیمان توسط این اشرار بودند. لذا نزد ولید آوده و گواهی دادند. ولید هم در حق انان، حکم شریعت را اجرا کرد و آن سه نفر را در میدان مقابل قصر، قصاص کرد. ابنجا بود که پدران آن‌ها با شیطان، پیمان بستند که دست به توطئه بزنند. لذت جاسوس‌هایی را فرستادند تا حرکت هایش را زیر‌نظر بگیرند. و این در حالی بود که دروازه خانه اش به روی همه باز بود. و در یکی از روزها، مهمانی از شعراء شمال که قبیله مسیحی بود ولی بدست ولید مسلمان شده بود و از خویشاوندان مادری اش بشمار می‌رفت، به خانه ولید آمد. جاسوس‌های این افراد عقده ای فکر می‌کردند که چون این شاعر قبلاً مسیحی بوده است حتماً شراب می‌نوشد. و شاید ولید هم در مهمانی اش به او شراب بدهد. پس ابوزینب و ابو المورع و اطرافیان آن‌ها را صدا کردند. آن‌ها هم از سمت مسجد، وارد خانه ولید شدند. مهمان که با ورود آنان، غافلگیر شد، چیزی را برداشت و زیر تخت گذاشت. آنگاه، یکی از آنان، بدون اجازه صاحب خانه، دستش را زیر تخت برد و آن چیز را بیرون آورد. هنگامی که آن را بیرون آوردند، متوجه شدند که یک سینی است و مقداری انگور در ان است. با دیدن سینی انگور، شرمنده شدند و یکدیگر را سرزنش کردند. هنگامی که مردم این ماجرا را شنیدند، آن‌ها را بدو بیراه گفتند و نفرین کردند. اما ولید، سکوت و پرده‌پوشی کرد و شکیبایی نمود و عثمانس را هم مطلع نساخت. ولی توطئه‌های جنید، ابو‌زینب و ابو المورع ادامه یافت. آن‌ها وجود هر حادثه را غنیمت می‌شمردند. تفسیر بدی از آن ارائه می‌دادند و‌در تهمت زدن نیز کوتاهی نمی‌کردند.

سرانجام هم تعدادی از کسانی که از کارهای حکومتی بعلت مشکلات اخلاقی، توسط ولید اخراج شده بودند، به مدینه رفتند و نزد امیرالمؤمنین از ولید شکایت کردند و از عثمانس خواستند تا او را استانداری کوفه بر‌کنار کند. و هنگامی که معترضان در مدینه بودند، ابوزینب و ابو المورع با ازدحام مردم، وارد دارالاماره شدند و در انجا مندن تا اینکه ولید برای استراحت رفت. و پس از آنکه بقیه مردم دارالاماره را ترک کردند آندو در آنجا ماندند تا اینکه موقعیتی فراهم شد. آنگاه، مهر ولید را از خانه‌اش دزدیدند و رفتند. هنگامی که ولید از خواب بیدار شد، متوجه شد که مهرش وجود ندارد. او از همسرانش در این باره پرسید. آن‌ها اگر چه در حجاب بودند اما از پشت پرده، ملاقات کنندگان ولید را می‌دیدند. آنان گفتند: آخرین کسانی که در خانه ماندند، دو مرد به فلان مشخصات بودند. ولید متوجه شد که آن دو مرد ابوزینب و ابو المورع بوده‌اند و مطمئناً مهر را دزدیده‌اند تا توطئه‌ای براه اندازند. لذا فردی را در طلب آنان فرستاد. اما آنان در کوفه نبودند. بلکه فوری به مدینه رفته بودند. بهرحال آنان به مدینه نزد عثمان‌س رفتند و علیه ولید گواهی دادند که شراب خورده است. عثمان به آنان گفت: در چه حالتی او را دیدید؟ گفتند: ما جزو ملاقات کنندگان او بودیم. بر او وارد شدیم و دیدیم که شراب استفراغ می‌کند. عثمان گفت: کسی شراب را استفراغ می‌کند که شراب بخورد. لذا ولید را از کوفه آوردند. ولید سوگند یاد کرد که شراب نخورده است و همچنین خبر دزدیده شدن مهر را توسط آنان به عثمانس اطلاع داد. عثمانس گفت: چون دو نفر گواهی داده‌اند، حد باید اجرا شود و شاهد دروغین، جزایش جهنم است.

این است داستان متهم شدن ولید به شراب خواری چنانکه در حوادث سال سی هجری تاریخ طبری آمده است. و عناصر خبری که در طبری وارد شده از این قرار است که دو نفر انسان عقده ای که در موارد متعدد علیه ولید دست به حیله و نیرنگ زده بودند، اینبار نیز علیه او گواهی دادند و در این شهادت به هیچ عنوان، سخنی از نماز به میان نیامده است. چه رسد به اینکه سخن از دو رکعت و چهار رکعت آن بع میان اید. البته در روایت فوق، فردی بنام حصین بن المنذر، عبارتی افزوده است و می‌گوید: «من نزد عثمان بودم که ولید را اوردند. ولید د رکعت نماز صبح را خوانده بود سپس گفته بود: آیا نماز بیشتری برای شما بخوانم؟ سپس دو نفر علیه ولید گواهی دادند: فردی بنام حمران، گواهی داد که من ولید را دیدم که شراب می‌خورد و فردی دیگر گواهی داد که او را دیده است که استفراغ می‌کند.

پس عبارت «نماز صبح و اینکه آیا بیشتر برای شما نماز بخوانم» از سخنان حضین است. و محرز است که حضین جزو گواهان نبود و همچنین هنگام این حادثه ساختگی، در کوفه نبود بلکه نزد عثمان در مدینه بود که ولید آورده شد.

از طرف دیگر، حضین این کلمات را به نقل از انسانی معروف، نگفته است. قابل یادآوری است که همین روایت حضین در صحیح مسلم و در دو جای مسند احمد بن حنبل آمده است ولی در آن‌ها هیچگونه ذکری از نماز نه از زبان حضین و نه از زبان غیر حضین، بمیان نیامده است. البته این خبر در جای دیگری از مسند احمد به نقل از حضین آمده است که این روایت با روایت اصلی در تعداد رکعات، تعارض دارد. و در هردو حالت، ذکر نماز فقط از زبان حضین آمده است. و باید دانست که حضین، شاهد قضیه نبوده است و همچنین از فردی که شاهد قضیه بوده است، نقل نکرده است. لذا این بخش از سخنانش هیچگونه اعتباری نداردو سایر گواهان، افرادی مغرض هستند که با گواهی مشکوک افرادی مانند آنان، به افراد داخل کوچه و بازاری و چوپانان، حد جاری نمی‌شود. پس چگونه با چنین گواهانی بر مجاهدی بزرگوار و نماینده و استاندار خلیفه و فرمانده سپاه اسلام در گوفه حدی از حدود خدا جاری می‌شود؟! فردی که در میان مردم به حسن سیرت، راستی و رعایت امانات الهی، معروف بود و همچنین مورد اطمینان سه تن از کامل ترین خلفاء اسلام یعنی ابوبکر و عمر و عثمانش بود. در مورد چنین فردی، صحیح است که گمان مردم در حق او درست است.

آیۀ ششم سورۀ حجرات

یک بعد از زندگی ولید باقی مانده است که تا درباره آن سخن نگفته ایم، سخن درباره زندگی او کامل نمی‌شود. و آن هم خبری است که مفسرین آن را نقل کرده‌اند مبنی بر اینکه آیه ﴿إِن جَآءَكُمۡ فَاسِقُۢ بِنَبَإٖ فَتَبَيَّنُوٓاْ﴾ [الحجرات: 6]. **[[5]](#footnote-5)(1)** درباره ولید نازل شده است.

بنده در گذشته بسیار تعجب می‌کردم که چگونه می‌شود که این آیه در مورد ولید نازل شده باشد با وجود این، نزد دو خلیفه رسول خدا ج یعنی ابوبکر و عمر، چنان جایگاهی داشته باشد که تاریخ آن را ثبت نموده است. و ما هم به نوبه خود، گدشته اش را قبل از اینکه استاندار کوفه شودد، بزور مختصر بیان کردیم. تناقضی که بین اعتماد ابوبکر و عمر به ولید بن عقبه و بین رفتاری که باید با او می‌شد در صورتیکه قرآن او را فاسق نامیده باشد، مرا بر آن واداشت تا درباره صحت اینکه ایه سوره حجرات درباره ولید نازل شده است، شک نکنیم. البته نه به این خاطر که وقوع کاری را که باعث فسق شود از ولید، بعید می‌دانستیم بلکه این نکته را بعید می‌دانستیم که چگونه مردی که با آیه صریح قرآن متهم به فسق شده است، مورد اعتماد افرادی مانند ابوبکر و عمر باشد که آن‌ها بعد از رسول خدا ج مقرب ترین افراد خداوند هستند.

و بعد از آنکه این شک به دلم راه پیدا کرد در مورد احادیثی که درباره سبب نزول این آیه نازل شده‌اند، تجدید نظر کردم. و در بررسی آن‌ها به این نتیجه رسیدم که سند این روایات فقط تا مجاهد یا قتاده یا ابن ابی لیلی یا یزید بن رومان وجود دارد و یا بعبارتی بر همین افراد، موقوف اند. و هیچ یک از افراد فوق اذکر اسم راویان این روایات را در مدت صد سال یا بیشتر که از دوران آن‌ها تا زمان نزول این آیه فاصله وجود دارد، ذکر نکرده است. در حالی که در این صد سال، راویان مختلفی با اندیشه‌های مختلف وجود داشته است. و بسیاری از آن‌ها برای تشویه شهرت افرادی مانند ولید و حتی بالاتر از او روایات مشکوکی درست کرده‌اند که هیچ گونه ارزش علمی ندارد.

پس مادامی که راویان روایاتی که درباره سبب نزول این آیه وارد شده‌اند، بعد از افراد فوق الذکر در فاصله صد سال شناخته شده نیستند و راویان جرح و تعدیل نه تنها در مورد آنان، چیزی نمی‌دانند بلکه با نام‌هایشان هم آشنایی ندارند، از دیدگاه شرع و تاریخ، چیزی نیست که به صحت چنین اخبار منقطعی که هیچ اصل و نسبی ندارد حکم کنیم و احکامی بر آن‌ها مترتب گردانیم.

در نتیجه، نسبت دادن سبب نزول این آیه به ولید بن عقبه جایز نیست و ولید بن عقبه از آن مبرّا است. البته این موضوع، یک تفصیل علمی دارد که بنده آن را در کتابی دیگر، توضیح دادهام. و اینجا سخن را به درازا نمی‌کشیم زیرا اساس کار ما بر مختصرگویی است.

مصحف عثمان**س**

امام بخاری/ می‌گوید: انس بن مالکس خادم رسول الله‌ ج می‌گوید: حذیفه بن یمان ـ یکی از فرماندهان نظامی عثمانس­ ‌که با شامین برای فتح ارمنستان و آذربایجان می‌جنگید، و از اختلاف قرائتی که میان عراقی‌ها پیش‌آمده بود، دچار وحشت شده بود، نزد عثمان‌س آمد‌ گفت: «ای امیر‌‌المؤمنین! این امت را دریاب قبل از اینکه مانند یهود و نصاری درباره کتاب خدا دچار اختلاف شوند».

و در روایت عماره بن غزیمه آمده است که: حذیفه از جنگی آمد و قبل از اینکه به خانه اش برود، نزد عثمانس رفت وگفت: ای امیر المؤمنین! مردم را دریاب. عثمانس گفت: مگر چه شده است؟ حذیفه گفت: با دسته‌های شکست خورده ارمنستان می‌جنگیدیم و دیدم که شامیان، قرآن را بر اساس قرائت ابی بن کعب تلاوت می‌کنند طوری می‌خوانند که عراقی‌ها آن قرائت را نشنیده‌اند.‌عراقی‌ها بر اساس قرائت ابن مسعود قرآن را قرائت می‌کنند و طوری می‌خوانند که شامی‌ها آن قرائت را نشنیده‌اند. و این مسئله باعث شده است که یکدیگر را تکفیر کنند.

وابن ابی داوود در کتاب «المصاحف» نقل کرده است که یزید بن معاویه نخعی گفت: من در زمان ولید بن عقبه در مسجد کوفه در حلقه ای بودم که حذیفه در آن حضور داشت. پس او یعنی حذیفه شنید که یکی می‌گوید: قرائت عبدالله بن مسعود، و دیگری می‌گوید: قرائت ابو‌موسی اشعری. با شنیدن این سخنان، حذیفه خشمگین شد. سپس برخاست و خدا را حمد و ثنا گفت و فرمود: کسانی که قبل از شنا بودند، اینگونه اختلاف کردند. بخدا سوگند که سوار خواهم شد و نزد امیر المؤمنین خواهم رفت.

امام بخاری/ در تکمله روایت انسس می‌گوید: «عثمان بعد از شنیدن سخنان حذیفه، فردی را نزد حفصهل فرستاد و از او خواست تا صحیفه هایی را که زید بن ثابت در زمان خلافت ابوبکر صدیقس با اصرارعمر، جمع‌آوری و تدوین نموده است، بفرستد. حفصه نیز آن‌ها را برای عثمانس فرستاد. عثمانس به زید بن ثابت، عبدالله بن زبیر، سعید بن عاص و عبدالرحمن بن حارث بن هشام دستور داد در چند مصحف، نسخه برداری کنند. و به قریشی‌های این گروه گغت: اگر شما و زید بن ثابت ئر مورد چیزی از قرآن ـ و در یک روایت، اگر در عربیت قرآن ـ اختلاف 1یدا کردید، آن را به زبان قریش بنویسید زیرا قرآن به زبان آنان، نازل شده است. آنان هم همین کار را کردند و از آن صحیفه‌ها، مصحف‌های مختلفی نسخه برداری کردند. آنگاه عثمان س صحیفه‌ها را بع حفصه/ برگرداند. سپس به هر طرف، یکی از مصحف‌های نسخه برداری شده را فرستاد و دستور داد تا همه قرآن‌هایی را که در صحیفه یا مصحفی بجز این مصاحف، وجود دارند سوزانده شوند».

عنایتی را که دو مرد بزرگ اسلام، ابوبکر و عمرس در مورد جمع آوری، تدوین و یکسان نمودن رسم الخط قرآن مبذول داشتند و عثمانس آن را کامل نمود، منت و احسان بزرگی بر مسلمانان بشمار می‌رود. و اینگونه خداوند وعده اش را متحقق نمود: ﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ٩﴾ [الحجر: 9]. یعنی همانا ما قرآن را فرو فرستادیم و ما آن را حفاظت خواهیم کرد.

و بعد از این سه بزرگوار، امیر المؤمنین علی بن ابی طالبس به خلافت رسید و کار آنان را تأیید کرد و در تمام شهرهای حکومتی مصحف عثمانس را با همان رسم الخط و تلاوتش، تثبیت نمود. و اینگونه مسلمانان صدر اول، اجماع نمودند که آنچه ابوبکر و عمر و عثمانش انجام دادند، بزرگترین نیکی آنان بشمار می‌‌رود.

بلکه برخی از علماء شیعه نیز این اجماع را از زبان امیر المؤمنین علی بن ابی طالبس نقل کرده‌اند. چنانکه در کتاب «تاریخ القران» ص64 تألیف ابو عبدالله زنجانی که یکی از شیعیان معاصر است آمده است که علی بن موسی معروف به ابن طاووس (589ـ664هـ ) که او نیز یکی از علماء شیعه محسوب می‌شود در کتابش «سعد السعود» از شهرستانی در مقدّمه تفسیرش نقل کرده است که سوید بن علقمه می‌گوید: «شنیدم که علی بن ابی طالب÷ فرمود: «ای مردم! از خدا بترسید، از خدا بترسید. در مورد عثمان، افراط نکنید و نگویید او آتش زننده مصاحف است.

سوگند به خدا که او مصاحف را با مشورت اصحاب رسول   
خدا‌ ج سوخت. ایشان ما را جمع کرد و گفت: شما در مورد این قرائتی که مردم درباره آن اختلاف کرده‌اند و یکی با دیگری ملاقات می‌کند و می‌گوید: قرائت من از قرائت تو بهتر است. و چه بسا این موضوع، انسان را به کفر می‌کشاند، چه می‌گویید، جمع کنم. زیرا اگر شما امروز اختلاف کنید، کسانی که بعد از شما می‌آیند بیشتر اختلاف خواهند کرد. ما گفتیم: رأی شما رذی بسیار خوبی است».

بدون تردید، کسانی که بر عثمانس بغاوت کردند، مصحف‌های عثمان را تلاوت می‌کردند. همان مصحف‌هایی را که صحابهش بر آنان، اجماع نمودند و علیس هم در این اجماع، شریک بود.

بله، عبدالله بن مسعودس می‌خواست مصحف خود را حفظ نماید اما خواست خداوند چیزی دیگر بود. لذا خداوند عثمان و حق را یاری کرد و مصحف عثمان باقی ماند. همان مصحفی که از زمان او تا امروز میان مردم تلاوت می‌شود و تا روز قیامت هم تلاوت خواهد شد. و ما خداوند را ‌بر این نعمت، سپاس می‌گوییم.

پایان ترجمه 26/3/83

عبدالقادر ترشابی

التماس دعای خیر

1. (1) تاريخ طبری(4/7) حوادث سال دوازدهم هجری.

   (2) تاریخ طبری (4/22). [↑](#footnote-ref-1)
2. [↑](#footnote-ref-2)
3. (1) تاریخ طبری (4/29و30). [↑](#footnote-ref-3)
4. (2) تاریخ طبری (4/155) . [↑](#footnote-ref-4)
5. یعنی اگر فاسقی، خبری آورد، تحقیق کنيد. (1) [↑](#footnote-ref-5)